

محرم ماه شور و شیدایی است. شیدایی ایرانیان در محرم سابقه‌ای دیرینه دارد و تمامی عرصه‌های زندگی آنها را تحت تاثیر قرار داده است. شیرینی‌ها، سختیها و تلخیهای زندگی آنان با یاد عاشورا و سیدشهادان، معنی یافته و با حیات آنها ممزوج شده است. یاد آن روز که به تعبیر امام حسن مجتبی‌ع هیچ روزی چون آن روز نیست، روح لطیف ایرانی را در تمام ایام بی تاب می‌سازد و این ملت با آن در غمها و حوادث سنگین تسکین می‌یابد و در مبارزه و قیام روحیه پیدا می‌کند. به همین دلیل قلب ایرانی قبل از محرم برای عاشورا می‌تپد و زلال اشکش از دیدگان عمیق و پاکش جاری می‌شود.

ایرانی از هر محرم تا محرمی دیگر، در مواقف متعددی یاد کوی یار می‌کند. عرفه آخرین ایستگاه، قبل از رسیدن به محرم بعدی است که ایرانیان با وقوف در آن با زبان خدا با خدا سخن می‌گویند و عشق‌ورزی می‌کنند و چه بی تابانه بر سینه خود می‌زنند و می‌گیرند.
«لایوم کیومک یا ابا عبدالله»

چون محرم و عاشورا هنگامه پیمان بستن مکرر اهل ایمان با قافله سالار عشق و ایمان است. شوریدگی و عاشقی در ماه محرم قدمتی دیرینه دارد. ناله‌های آل الله در روز واقعه را می‌توان نخستین مرثیه‌های سروده شده در رثای شهادی کربلا محسوب کرد و از آن روز تاکنون شعله سوزان یاد و نام حزن‌انگیز حماسه‌سازان کربلا در کالبد زمان جاری است و مظلومان و ستم‌دیدگان را به قیام علیه ظلم و ستم فرامی‌خواند. اهتمام اهل بیت^ع و امامان بزرگوار بر زنده نگه داشتن یاد شهادی کربلا، یادآوری شهادت دلیرانه سیدالشهدا^ع و اصحاب با وفای او را تبدیل به سنتی جاودانه نمود و پیام عاشورا را از این طریق در تاریخ تداوم بخشید. زنده نگه داشتن یاد شهدا که با اقامه عزا در ایامی خاص از سال صورت می‌گرفت در گذر زمان به شکل طبیعی، ساز و کارها و ساختارهای خاصی را به وجود آورد که در شکل‌های گوناگون نظاره‌گر آنها هستیم. سیاهپوشی در ایام محرم و صفر، سینه‌زنی، پختن نذری و اطعام عزاداران، سقاییت از سوگواران، تجهیز شهر به شبکه آبرسانی در فصول گرم سال به یاد لحظات عطش اهل بیت^ع، به راه انداختن دسته‌های عزا با علم و کتل و پرچم و... برپایی مراسم تعزیه، تاسیس اماکنی به نام حسینیه، زینبیه، تکیه و... برای تجمع عزاداران، برپایی مجالس سالانه روضه در منازل و ایجاد هیاتهای مذهبی و... نمونه‌هایی از آداب و رسوم و ساختارهایی است که به نحوی خودجوش و کاملاً مردمی در گذر زمان توسط محبان اهل بیت^ع به وجود آمده و تداوم پاسداشت رشادتها و جانبازی‌های قهرمانان عاشورای سال ۶۱ هجری قمری را میسر داشته است. اکنون در محرمی دیگر که مقارن با ایام پیروزی انقلاب عاشورایی اسلامی در سرزمین کربلایی ایران است، با سومین شماره «ایام» میهمان حسینیه دل‌های تپنده شما عزیزانیم که با صدای تپش قلب خود همواره حسین، حسین می‌گویند. همراهی شما بزرگواران با ارسال اسناد، عکسها، خاطرات، مطالب و انتقاداتتان ما را در خدمتگزاری به شما عاشقان اهل بیت یاری خواهد کرد.



● آگاهی امام^ع از شهادت خویش

نوشته‌ای از علامه طباطبایی / ۳

● تو چه گفتی که از این مملکت آواره شدی؟

گفتگو با زریباف و شاه حسینی / ۴

● عنایت حضرت رقیه^س

به فیلم بازمانده

خاطره‌ای از سیف‌الله داد / ۶

● محرم به روایت تصویر

عکاس باشی / ۸

● مراجع تقلید و سیاه پوشی

مجموعه اسناد / ۱۰

● با حضرت عباس^ع قهر نکن!

پرسه / ۱۲

● گودال قتلگاه را دیدم!

بازتاب عاشورا در مشروطیت / ۱۴

● ارباب، خوش گلدی سن!

ایستگاه آخر / ۱۶





پرده اول باز این چه شورش است...

هر ساله با فرا رسیدن ماه محرم، شوری جانسوز وجود شیعیان اهل بیت و شیفتگان عدالت و آزادی را می‌گذارد. چرا که کربلا حدیث شوریگی و عاشقی و یاد قهرمانش الهامبخش مبارزه علیه ظلم و ظالمان در همیشه تاریخ است.

پیشینه این گداختگی و سوز و گداز به سالها قبل از وقوع حادثه عاشورا بازمی‌گردد. سالها قبل از شهادت مظلومانه سالار شهیدان به همراه خاندان و اصحابش، پیامبر اکرم ص در حالی که حسین ع را بر زانوی مبارک خود نشانده بودند فرمودند: «برای شهادت حسین حرارتی در دلهای مؤمنین است که هرگز به سردی نمی‌گراید». پیامبر ص خود مدام بر پاره تن خویش می‌گریست. آورده‌اند که رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ و رسول امین که هیچ توقعی از امت خود جز دوستی و مودت اهل بیتش نداشت، هرگاه حسین ع را می‌دید و یا به یاد

مبارک امام ع لحظه به لحظه برافروخته‌تر می‌شد. نورانیت چهره چون ماه حسین ع چشمان دشمن را نیز خیره کرده بود. و این از آن جهت بود که لحظه دیدار فرا رسیده بود. امام ع سحر روز عاشورا رسول خدا ص را در عالم رؤیا زیارت کرد. و دریافته بود که وقت رحیل نزدیک شده است. رسول خدا ص به فرزندش بشارت داد که: «ای فرزند تویی شهید آل محمد ص و اهل آسمانها به قدم تو متبشرونند.»

پرده دوم) حیرت عقل، جرات عشق

گودی قتلگاه پراز نور بود. امام ع با گوشه چشم به خیمه‌ها نگرست، نگران اهل بیت ع بود. اهل حرم که وضع را چنین دیدند شیون زنان به سوی قتلگاه شتافتند.

از حرم تا قتلگاه زینب صدا می‌زد حسین ...

قاتل فاجر که گویی کور شده بود خنجر خود را می‌کشید و حسین ع در آستانه وصال دوست زیر لب می‌سرود: بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ... لحظه‌ای بعد شمر با سری خونین و نورانی از گودال خارج شد. زینب ص که بر بالای گودال نظاره گر پرواز خونبار برادر بود و شیون کنان رسول خدا را به نظاره می‌خواند

یزید زمان با زور و تزویر از حسینیان عصر بیعت می‌خواست. آنان می‌بایست بین دین و دنیا انتخاب می‌کردند. نفوذ فرهنگی - سیاسی امریکا در ایران و باز شدن دست عوامل آنان نظیر بهائیان و فراماسون‌ها در تمامی عرصه‌های حیات ملت مسلمان ایران، بی‌بندوباری دستگاه پهلوی، از بین رفتن استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ایران ملت بزرگ ما را در آستانه انتخابی بزرگ قرار داد: زندگی با ذلت یا مرگ با عزت. ملت ایران با درس گرفتن از قیام سید شهیدان فریاد کشید «هیاهات منا الذله» و عاشقانه سرود «که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است».

شاه هراسناک از این که روحانیون علیه اسرائیل و او سخن بگویند و مردم را از در خطر بودن اسلام آگاه کنند دستور داد که از آنها تعهد گرفته شود که به این مسائل اشاره‌ای نکنند. امام خمینی فریاد کشید: اصل اسلام در معرض خطر است، قرآن و مذهب در مخاطره است. با این حال تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب «و لو بلغ ما بلغ».

تکلیف اردوگاه حق و باطل روشن شده بود. امام

شتافتند. با فرارسیدن ماه محرم اهل بیت ع و امامان شیعه را غمی بزرگ فرا می‌گرفت و به عزاداری سالار شهیدان مبادرت می‌کردند. در این میان ذخیره پروردگار و منتقم خون خدا (ارواحنا فداه) هر روز و شام در غم شهادت جدش خون جگر از دیدگان جاری می‌سازد و از خداوند ظهور خود را می‌طلبد.

شیعیان نیز با تاسی بر امامان خود، همه ساله با اقامه عزا تسلا دهند قلب اهل بیت عصمت و طهارت بوده و با گرمیاداشت یاد شهدای کربلا مشعل فروزان قیام علیه ظلم و ستم را در خلال سالیان دراز، مشتعل نگاه داشته‌اند. ملت ایران به عنوان شیفتگان اهل بیت ع در طول تاریخ اسلامی خود ضمن اقامه عزا برای شهیدان کربلا با الگو قرار دادن سیره سیدالشهدا ع همواره با رنگ و بوی کربلایی به مقابله با ظلم حاکمان و زورگویان پرداخته‌اند.

پرده سوم) از محرم تا بهمن

در نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی نیز مانند اغلب قیامهای دینی ایرانیان، قیام عاشورا و پیروی از سالار شهیدان نقش اصلی و کلیدی ایفا می‌کند و عامل



این کاروان، منزل به منزل می‌رود

خمینی کاروان حسینی ملت ایران را منزل به منزل از ۱۳۴۱ شمسی به محرم ۱۳۴۲ رسانده بود و اکنون ایران کربلا و هر روزش عاشورا بود.

عصر عاشورا نوبت میدان رفتن امام رسید. کربلای فیضیه که چند ماه قبل به خاک و خون کشیده شده بود، روز عاشورا رنگ و بویی کربلایی گرفته بود و امام، آزادی ایران را فریاد کشید و به یزید زمان گفت: بدبخت، بیچاره... نصیحت مرا بشنو، از روحانیت بشنو... از اسرائیل بشنو...

در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ ایران به خون کشیده شد و عزاداران حسینی به گلوله بسته شدند و از آن روز تا محرم ۱۳۵۷ مردم ایران زینب‌گونه رسوایی یزیدیان را فریاد کردند و همواره عاشوراها را خون و حماسه آفریدند. بهمن عاشورای ۱۳۴۲ در بهمن ماه ۱۳۵۷ طلوع فجر را به دنبال داشت.

حسین ع چراغ هدایت و کشتی نجات و سالار شهیدان و خون خدا می‌باشد. در تربت پاکش شفا و در تحت گنبدش استجابت دعا و در زیارت قبر مطهرش ثواب بسیار، روزی می‌شود. ملت ایران همیشه بی‌تاب حسین و کربلای اوست و راه نجات و رهایی خود و بشریت را از چنگال استکبار در اوراق قیام عاشورا جستجو می‌کند.



اصلی پیروزی، بقا و پیشرفت انقلاب اسلامی به شمار می‌آید. محرم ۱۳۴۲ ایران عطر و بوی کربلایی گرفته بود.

می‌آورد گریه بر او غالب می‌شد و گاهی نیز اشک‌ریزان بر گلوی او بوسه می‌زد. آن صاحب خلق عظیم در شب معراج وقتی به کربلا رسید، شهادت حسین و بارانش را دید. و پس از آن تا پایان عمر از یادآوری آن صحنه‌ها می‌گریست. و او در این مصیبت تنها نبود، مجاهد از ابن عباس نقل می‌کند:

روزی هنگامی که در رکاب امیرالمؤمنین علی ع عازم صفین بودیم به نینوا نزدیک شط فرات رسیدیم علی ع به شدت گریست و گفت: پیامبر ص مرا خبر داد که به سوی اهل بغی می‌روی و به سرزمینی می‌رسی که حسین با هفده نفر از اولاد من و فاطمه ص در آنجا کشته می‌شوند نام این سرزمین در آسمانها معروف است به کرب و بلا.

ابن عباس می‌گوید مولای متقیان سپس چندان گریست که به رو درافتاد و غش کرد. و در محراب مسجد کوفه وقتی خود به خون درغلطید به حسین ع فرمود: «ای ابا عبدالله تو شهید این امت خواهی بود» داغ شهادت مظلومانه حسین ع به قدری جانگداز بود که تمامی انبیاء و پاکان و صلحا و امامان مصیبت‌های وارده بر خود را فراموش کرده و بر مصیبت او می‌گریستند.

در روز واقعه، پس از شهادت اصحاب و اهل بیت نوبت جانبازی سالار شهیدان رسید. از صبح آن روز صورت

صدای آشنای مادر را شنید که بر مظلومیت فرزند خود می‌گریست و همونا با آنان آسمان و ساکنان نازک دل آن نیز می‌گریستند. فرشتگان و پیامبران به تسلیت پیامبر



یکی از مسائل مورد بحث پیرامون قیام حضرت سیدالشهدا مساله آگاهی ایشان به شهادت است که به ویژه در دهه‌های

اخیر این مطلب مورد بحث بیشتری قرار گرفته است. به دنبال طرح این مساله، از حضرت استاد علامه طباطبایی صاحب تفسیر شریف المیزان سوالی پیرامون علم امام به شهادت مطرح شد که ایشان بدان پاسخ گفتند. متن پاسخ به این شرح است.

امام به موجب اخبار کثیره مقلمی از قرب دارد که هر چه را خواهد به‌اندن خدا می‌تواند بداند و از آن جمله است علم به تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات آن و این مساله هیچ‌گونه محذوری از راه عقل ندارد و از راه شرع نیز روایاتی است که هر یک از ائمه لوحی از جانب خدا دارد که وظایف خاصه وی در آن ثبت است و در عین حال به حفظ ظاهر حال و راه و رسم زندگی ماموریت دارند و از اینجا پاسخ شبهه‌ای که گاهی وارد می‌کنند روشن می‌شود و آن این است که اقدام نمودن به خطر قطعی، عقلایی نیست. انسان به کاری که می‌داند خطر قطعی و خاصه خطر جانی قطعی برای وی دارد به حکم عقل خود هرگز اقدام نمی‌کند. پس چگونه متصور است امام که عقل عاقل است به کاری که می‌داند مرگ و شهادت او را در بردارد اقدام کند؟

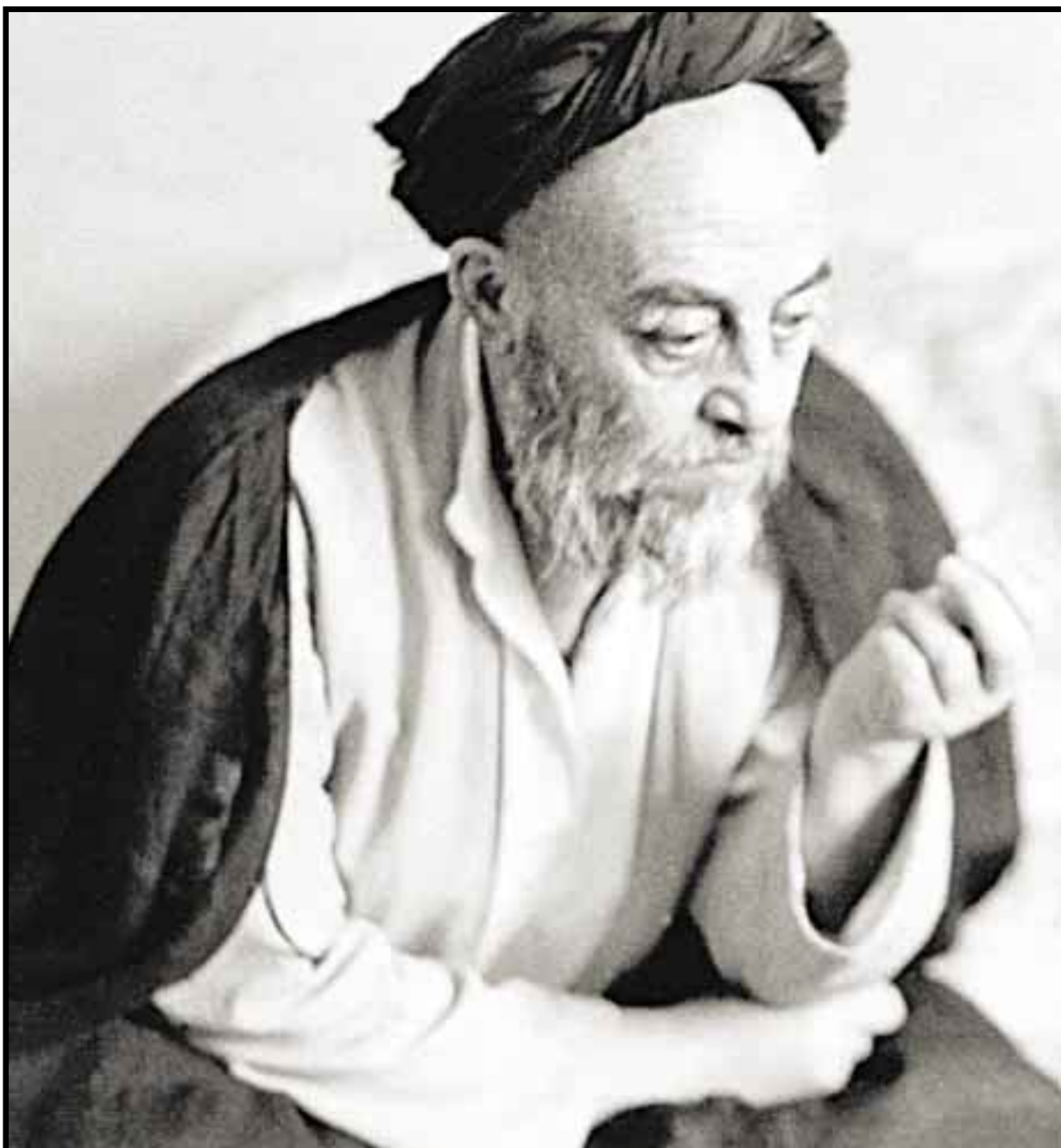
اصولا انسان به کاری که خطر قطعی او را می‌داند به اختیار خود اقدام نمی‌کند. علاوه بر این امام چگونه می‌تواند راضی شود که خود را به اختیار خود به دهان مرگ و نابودی اندازد و عالم انسانیت را از برکات وجود محروم سازد؟

عقلایی نبودن اقدام اختیاری به خطر قطعی و معلوم، برای این است که علی‌الغالب انسان کار را برای بهره‌برداری خود انجام می‌دهد و در نتیجه کاری را که مستلزم از بین رفتن و نابودی خود اوست انجام نمی‌دهد ولی اگر انجام گرفتن کار را مهمتر از بقای زندگی خود تشخیص دهد حتما دست بکار زده از نابودی خودش باک نخواهد داشت و برای این مطلب از نهضتها و انقلابات، صدها مثال می‌توان پیدا کرد. شاهد زنده این مطلب واقعه کربلا و نهضت حسینی است. حالا فرض کنید اقدام سیدالشهدا شهادت اختیاری نبوده ولی اقدام هر یک از شهداء کربلا به مرگ قطعی، که هیچ تردیدی در تحقق آن نداشتند، اختیاری و به طوع و رغبت بوده و هیچ تردید نیست که آنان چند ساعت زنده ماندن امام را به زنده ماندن خود ترجیح می‌دادند و مهمتر می‌دانستند و لذا یکی پس از دیگری خود را به دهان مرگ انداختند و کشته شدند.

و از اینجا روشن می‌شود که آنچه در شبهه گفته شد (اصولا انسان بکاری که خطر قطعی او را می‌داند با اختیار خود اقدام نمی‌کند) سخنی است بی‌پایه خدای متعال در کلام خود در وصف حال فرعون و فرعونیان می‌فرماید «ووجدوا بها واستیقنتها انفسهم» معجزات و دعوت موسی را انکار کردند در حالی که یقین به صحت و حقیقت آنها داشتند. آنان به نص قرآن کریم به هلاکت قطعی خود در صورت کفر و انکار یقین داشتند با اینهمه اقدام کردند.

و هم از اینجا روشن می‌شود که آنچه در شبهه گفته شده که امام چگونه راضی می‌شود که خود را اختیار تسلیم مرگ کند و عالم انسانیت را از برکات وجود خود محروم سازد؟ گفتاری است بی‌سر و ته زیرا چنانچه اشاره شد امام اهمیت شهادت خود را نسبت به ادامه زندگی خود می‌دانست و ترجیح می‌داد؛ یک نفر شیعه بلکه یک نفر مسلمان بلکه یک نفر انسان باشعور و هوش، نباید از آثار حیرت‌انگیز شهادت حسینی در عالم اسلام و بالخاص در جهان تشیع، در این مدت چهارده قرن (تقریبا) غفلت ورزد.

در سرتاسر فقه پهلوان اسلامی که به موجب حدیث متواتر ثقلین معلم مسائل آن، خاندان پیغمبر اکرم ص می‌باشد از حضرت سیدالشهدا حدیثی منقول نیست!



علامه طباطبایی به یک سوال پیرامون سیدالشهدا (ع) پاسخ می‌دهد

آگاهی امام از شهادت خویش

فقط در عاشورا

غالباً علامه طباطبایی در مجالس روضه و مرثیه‌های روز جمعه شرکت می‌کرد و گاه چنان از شنیدن مصائب کربلا و ائمه منقلب می‌شد که زار زار می‌گریست و تمام بدنش می‌لرزید و بی‌گمان بسیار از موفقیت‌های او، مولود همین خصلت بود. دل‌باختگی، شیفتگی و علاقه وی نسبت به خاندان پیامبر تا حدی بود که در مواردی که مجالس مصیبت و امثال آن منعقد می‌گردید، کتاب و علم و تحقیق را به کناری می‌نهاد. آیت‌الله برقی اظهار می‌کرد: علامه بزرگوار به منزل ما علاقه وافری داشت، بله، می‌دانند که اینجا یکصد سال است که همه ساله از اول تا سیزدهم محرم الحرام به مناسبت ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا، امام حسین و یارانش مراسم روضه‌خوانی و ماتم‌سرای برپا می‌شود و این مراسم به قدری مالامال از سوز و گداز و اخلاص است که علامه بزرگوار به این منزل می‌آمدند و اوقاتی را در چنین مجالسی می‌گذرانیدند، ایشان در گوشه‌ای نشسته و در سکوت کامل و با خلوص باطنی و پیراسته از هر گونه آلودگی ظاهری، اشک می‌ریختند. شدت علاقه علامه به امام حسین به حدی بود که درس و بحث معظم‌له در هیچ روزی از ایام سال تعطیل نمی‌شد و تنها روز عاشورا ایشان تحقیق و پژوهش و کارهای علمی خود را ترک می‌نمودند.

جرعه‌های جابجش، فراهایی از زندگینامه علامه طباطبایی، غلامرضا گلی‌زواره، ص ۲۶۴ - ۲۶۵

آری از بعض دانشمندان نقل کردند که یک حدیث پیدا کرده؛ این است محصول ده سال امامت حضرت سیدالشهدا و از اینجا معلوم می‌شود که در اثر وضعی که حکومت بیست ساله معاویه به وجود آورده بود خاندان پیغمبر اکرم ص در چه وضع ناگواری قرار داشتند و اعراض عامه مردم از آن حضرت به چه حد بوده و چه روزگار تاریکی [را] می‌گذرانیدند حالا بهره این زندگی

خداوندی وارد است که چرا خدای تعالی برای امامی که دنیا باید از زندگیش بهره‌مند شود شهادت مقدر فرمود و خون پاکش به زمین ریخته شد؟

آیا این شبهه (در صورتی که پاسخ گذشته را ندانیم یا نپسندیم) پاسخی جز این دارد؟ که بگوییم خدای تعالی، حکیم علی‌الاطلاق است و کار بی‌حکمت و مصلحت نمی‌کند. تقدیر شهادت امام نیز مانند سایه تقدیرات او خالی از حکمت نیست اگر چه ما حکمت را مصلحت آن را ندانیم، حالا در صورتی که شبهه را متوجه امام کنند باز هم این پاسخ جاری است زیرا امام مظهر حکمت خدا است و هرگز کار بی‌حکمت و مصلحت نمی‌کند.



۱- حضرت سیدالشهدا روایاتی در مسائل فقهی از طرق شیعه نقل شده است ولی همه آنها روایاتی است که به روایت ائمه دیگر مانند حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام رسیده عن الصادق عن ابیه عن ابائه عن علی (ع) و عن النبی ص مثلا و آن چه مانفی کردیم روایتی است که غیر امام از آن حضرت کرده باشد که دلیل مراجعه مردم باشد.

تکیه‌ها و هیات‌های مذهبی، به‌عنوان نمادی دینی - مدنی سابقه‌ای دیرینه در تاریخ

ایران و تشیع دارند. زمینه ایجاد و رشد این نوع تجمعات مبتنی بر عشق را می‌توان در اولین گردهمایی‌ها و نشست‌هایی جستجو کرد که در سوگ آل‌الله به راه افتاد و با سوز و اشک و عشق تداوم یافت. شکل‌گیری این کانون‌های مردمی که با خالصانه‌ترین احساسات و مردمی‌ترین اقدامات در کنج خانه‌ها، گوشه خیابان‌ها، زیرزمین‌ها، حسینیه‌ها و مساجد تداوم یافت در مکتب حسینی تبدیل به آموزشگاه و دانشگاهی گردید که علاوه بر اقامه عزا برای سالار شهیدان و دیگر امامان و معصومان بزرگ،

بنی‌فاطمه به گفتگو بنشینیم. اما اجل امان نداد و حاج اسماعیل زربیاف حدود ۲۴ ماه بعد از آن جلسه دار دنیا را وداع گفت. حیفمان آمد که همان مقداری را که از ایشان شنیدیم با شما در میان نگذاریم. آنچه می‌خوانید خلاصه‌ای از آن جلسه و مطالب طرح شده توسط آن مرحوم و آقای حسین شاه‌حسینی است. از درگاه احدیت، غفران و مغفرت و علو درجات برای آن مرحوم و تمامی پیرغلامان اهل بیت و سیدالشهدا داریم.

موضوع بحثمان هیات‌های مذهبی است و در خدمت آقایان حاج سیداسماعیل زربیاف و حسین شاه حسینی هستیم ابتدا از آقای زربیاف می‌خواهیم ضمن معرفی خود، خاطراتشان را بیان فرمایند. من حاج اسماعیل زربیاف فرزند سید محمد زربیاف متولد ۱۳۰۲ هستم اطلاع از تاریخچه عزاداری و هیات

آدمیم سیاهپوش کردیم خوب است هفته‌ای یک شب ما این جلسه را داشته باشیم صنف بقال، عطار، کفاش، کلاهدوز، سراج، اینها هر یک شبی را برای خودشان معین کردند. در تهران سینه‌زنی به این شکل که الان رایج است هم رسم نبود، می‌رفتند پای سقاخانه‌ها می‌ایستادند یقه‌شان را باز می‌کردند و یک آقایی می‌خواند و اینها هم برای خودشان سینه می‌زدند. در تهران سینه‌زنی به این شکل بود. الان هم در شاه عبدالعظیم هنوز یادگاری آن وقت هست، بعضی از محله‌های تهران هم الان هنوز آن کار را دارند، مثلا در مسجد حوض، همه جلوی سینه‌ها را باز می‌کنند مرشد می‌خواند و اینها هم سینه می‌زدند، این سینه‌زنی تهران بود، آن هم عزاداری که تعزیه بود. همان‌طور که عرض کردم صنف‌های مختلف هیات را درست کردند بعد گفتند ما بلد نیستیم سینه بزنی،



گفتگو با سید اسماعیل زربیاف و حسین شاه حسینی

توجه گفتی که از این مملکت آواره شدی؟

موجب گسترش و توسعه دانش و علوم دینی شد. شرکت هیات‌های دینی در مبارزات سیاسی علیه ظلم و ستم، حضور چشمگیر آنها در اقدامات عام‌المنفعه و مہیاکردن فرصتی بی‌نظیر برای تبلیغ تعلیم و شعائر دینی، جایگاهی بی‌بدیل برای آنها فراهم ساخته است. هیات و حسینیه بنی‌فاطمه یکی از صدها پایگاهی است که در این مرز و بوم شکل گرفته و در سایه‌سار عشق و محبت اهل بیت پاییده است.

حضور فعال بنی‌فاطمه در تحولات سالهای دهه چهل ما را بر آن داشت که برای ثبت این تلاش دینی در دوم ماه مبارک رمضان (آبان ۱۳۸۳) خدمت حاج اسماعیل زربیاف یکی از چهره‌های قدیمی بنی‌فاطمه برسیم. پس از ۲ ساعت گفتگو که با حضور آقایان حسین شاه‌حسینی، سیدعلی زربیاف و کلالی صورت گرفت، قرار شد پس از ماه مبارک رمضان در جلساتی دیگر به طور مفصل در خصوص پیشینه و فعالیت ۸۵ ساله

مذهبی از کوچکی برای من مطرح بود. خیلی کنجکاو بودم. خدمت این پیر مردهایی که در جلسات مذهبی بودند یکی یکی می‌رسیدم می‌گفتم که این هیات چطور درست شده؟ و آنها برای من می‌گفتند. در تهران رسم هیات و روضه نبود و در تکایای موجود در تهران معمولا تعزیه خوانی می‌شد. در تکیه‌های تعزیه حضرت قاسم می‌خواندند و در تکیه دیگر تعزیه حضرت مسلم را می‌خواندند. مردم هم دنبال تعزیه‌خوان می‌رفتند. قدیمی‌ها می‌دانند که این تکیه‌هایی که الان در تهران هست همه‌اش مرکز تعزیه‌خوانی بود. در ۱۲۹۷ در تهران قحطی شد، وبا آمد و تمام تهران را سیاهپوش کردند محله‌ها، کوچه‌ها، بازارها را سیاهپوش کردند و گفتند که خوب حالا یکی بیاید و چیزی بگوید؛ رسم تهران روضه‌خوانی نبود. از شیراز چند روضه‌خوان آوردند تهران و اینها اینجا و آنجا می‌رفتند، روضه می‌خواندند و مردم هم گریه می‌کردند، وبا که تمام شد این محله‌ها و این صنف‌ها که سیاهپوش کرده بودند گفتند حالا که ما

چکار کنیم و چکار نکنیم! از طرف صنف بزاز دو نفر رفتند کربلا، یک مردی را آوردند به نام شیخ عبدالله که مداح و روضه‌خوان بود و برای اینها می‌خواند و یواش یواش گفت شما مثل عربها باید لخت بشوید، پیراهن‌ها را در بیابورید و این طوری سینه بزنی، اینها هم کردند، دسته هم راه می‌انداختند، اینها می‌آمدند سر چهارسو که می‌رسیدند شیخ عبدالله پیراهنش را پاره می‌کرد و به شرح واقعه عاشورا و مصیبت وارده بر اهل بیت می‌پرداخت و مردم گریه می‌کردند.

پس از مدتی شیخ عبدالله مرحوم شد و اعضای هیات بزازها باز به کربلا رفتند و یک مردی را آوردند به نام حاجی مروزق. او را ما دیده بودیم و برای ما می‌آمد می‌خواند.

هیات بنی‌فاطمه کی درست شد؟

هیات بنی‌فاطمه از این هیاتهای جدید نیست. پدر من که از موسسان بنی‌فاطمه بود می‌گفت ما هفت هشت ده تا رفیق بودیم می‌رفتیم ترنا بازی در این

آمد در اتاق و دید صندلی که نیست، روی یخدان نشست و یک روضه‌ای خواند. بعد از تمام شدن روضه به آن شیخ گفتیم ما می‌خواهیم یک هیات درست کنیم نمی‌دانیم که اسمش را چه بگذاریم؟ گفتش که اسم تو چیست؟ گفتیم که سیدمحمد، گفت اسم تو چیست؟ گفتیم سید احمد گفت اسم تو چیست؟ گفتیم سید اکبر گفت اسم این چیست؟ گفتیم سید جواد اسم این چیست؟ سید اسماعیل اسم این چیست؟ سید حبیب. گفت شما الان ۹ نفرید ۷ نفرتان سید است، اسم هیات را بگذارید بنی‌فاطمه، ما آدمهای بی‌سواد که نمی‌دانستیم این به ما چی گفت. بنی‌فاطمه! چه اسم بزرگی به ما گفت و رفت. دیگه هم او را ندیدیم. ما گفتیم خوب حالا این هیات خرج دارد ما بخواهیم یک هیات درست کنیم توی ما نه نفر یک نفر هم سواد داشت، اکبر مغنی‌باشی که کفاش بود و کفاشی مغنی‌باشی توی بازار مشهور بود، گفتش که بیاید هفته‌ای ده شاهی از مردتان بگذارید، نه تا ده شاهی می‌شود چهارهزار و ده شاهی، این هزینه

هفته، به این ترتیب هفته‌های ده شاهی ما جمع کردیم و یک مهری درست کردند که آن مهر الان پهلوی من است. یک کاغذ می‌دادند می‌نوشتند و یکی ده شاهی می‌گرفتند جمع می‌کردند.

پدرم می‌گفت حالا می‌خواستیم سینه بزینم بلد نبودیم یکی به ما گفت بروید امامزاده یحیی یک مردی هست آنجا اسمش سید محمد است از او بخواهید یک کسی را بفرستد که یادتان بدهد. رفتیم آنجا یک جوانی را فرستاد و لخت شدیم و سینه زدیم، و او می‌گفت این جور کن، این جور کن، سینه زدیم حضور شما عرض شود که بعد هفته‌ای که هفت شب بود هر شب ما می‌رفتیم کمک یک هیاتی و آنها نیز شبی را که نوبت ما بود می‌آمدند کمک ما. این هیات‌ها به این صورت درست شد.

علم و کتل که دسته‌ها برمی‌دارند چیست و از کجا آمده و از چه زمانی رواج پیدا کرده؟

اینها در زمان صفویه در ارتش بوده اگر مثلاً یک لشکر خیلی قوی بوده این صاحب یک طوق بوده نمی‌دانم شما طوق را دیدید یا ندیدید؟ رده‌های کوچکتر از لشکر علامت داشته‌اند اگر کمتر بوده کتل داشته. اینها وقتی که دسته‌ها راه می‌افتد یواش یواش این بساط را می‌آورند تو دسته‌ها، آن علامت و آن طوق و آن کتل و اینها را می‌آورند تو دسته‌ها و به این ترتیب اینها هم رواج پیدا می‌کند.

از دوره رضاخان و ممانعت آنها از برپایی عزاداری سیدالشهدا چه خاطره‌ای دارید؟

بله، جلوگیری کردند منتها یواشکی مردم عزاداری می‌کردند مثلاً هیات ما در هر خانه که منعقد می‌شد جلوی خانه را آب پاشی می‌کردند یکی هم پشت در می‌ایستاد آن وقت عزاداران می‌آمدند حالا بیست تاسی تا پنجاه تا بودند می‌رفتند در زیر زمین یک مداحی هم می‌آمد برایشان می‌خواند. خودشان می‌خواندند یک کاسه آب می‌گذاشتند وسط، آن وقت اشاره می‌کردند اگر کسی آب بگوید زبانش را می‌برند. گریه می‌کردند.

یک بار توی خیابان اسماعیل یزاز بودیم منزل حبیب آقا بود، وی به رئیس کلانتری گفته بود که من می‌خواهم بنی فاطمه را ببورم. گفت من می‌روم چهارراه مولوی تا وقتی نیامدم تو هر کاری می‌خواهی بکنی بکن. بعد رئیس کلانتری به این صاحب خانه گفته بود که آن روز که شما مجلس داشتید مفتش‌های آمدند گزارش دادند که بنی فاطمه اینجا دارد عزاداری می‌کند. وقتی که گزارش کردند مجلس تمام شده و مطمئن شدم شما رفتید دستور دادم به خانه بریزند و همه را بگیرند.

در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ عزاداری مجدداً احیاء شد و دسته‌ها راه می‌افتاد، مهم‌ترین دسته در این سالها دسته طیب بود که بسیار باشکوه راه افتاد و دسته‌های دیگر هم به آن می‌پیوستند.

ملاقاتی هم امام خمینی با روسای هیات‌های تهران داشتند اگر در این زمینه مطالبی به نظر تان می‌رسد بفرمایید.

بله در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی حاج مهدی عراقی از طرف آقای خمینی آمد که امام علاقه‌مند است که این هیات‌ها متشکل بشوند و ببیند خدمت امام یک آقای آمد و گفت که ما قدیمی‌تر از شما یعنی بنی فاطمه سراغ نداریم شما جلسه‌ای بگذارید. ما هم هیئت‌ها را دعوت کردیم و گفتیم امام یک چنین دستوری داده قبل از اینکه من در جلسه حاضر شوم آنها راجع به چراغانی و بستن بازار صحبت می‌کردند ما دستمان را بلند کردیم، اکبر ناظم بود از هیات قنات آباد که او را به عنوان رئیس انتخاب کرده بودند. گفتند وقت را بدهید به آقای زریباف، آقای زریباف بیشتر وارد است. گفتیم چرا ما؟ بهتر این است که خودمان یک انتخاباتی بکنیم و نمایندگان هیات‌ها برویم قم نزد حضرت آقای خمینی. همه پذیرفتند. انتخاب کردیم و هفت نفر معین شد از هفت تا هیات، البته از هیات ما بابای من تعیین شد. وقتی خواستیم برویم به ما گفتند آقای زریباف شما خواهش می‌کنیم با ما بیایید. ما هم رفتیم.

در سایر وقایع آن سالها چه می‌کردید؟

چون شاه در نوروز ۱۳۴۲ دستور حمله به فیضیه را

داده بود و عده‌ای را کشته بودند و ما دسته راه انداختیم پنج هزار آدم بودیم ما می‌گفتیم:

قم دشت کربلا، هر روزش عاشورا

شد موسم باری مولانا خمینی

وقتی که ما این دم را می‌دادیم بازار می‌لرزید تمام دسته‌های بازار شعارشان این شد که شد موسم باری مولانا خمینی.

معاون ساواک دانش، من را صدا کرد گفت آقای زریباف نوحه را عوض کن، من هم در وسط سینه‌زن گفتم

شاه گفتا کربلا امروز میدان من است

عید قربان من است

به دسته دوم هم گفتم:

مادرم زهرا در این گودال مهمان من است

عید قربان من است

البته دسته‌های دیگر همان دم قبلی را تکرار

جناب آقای شاه حسینی حضرتعالی نیز اگر خاطره‌ای در خصوص هیات بنی فاطمه و نقش هیات‌های مذهبی در تحولات فرهنگی و سیاسی ایران معاصر دارید بفرمایید.

بررسی و روشن کردن جایگاه هیئت‌های مذهبی در تحولات فرهنگی و سیاسی معاصر بسیار اهمیت دارد. برپایی مجالس دینی و حفظ شعائر دینی در طبقه‌های انجام می‌شده که اینها عشق به دین داشتند. در دوره‌های گذشته اغلب طبقات مرفه ما این عشق به دین را نداشتند. اینها نکات تحقیقی است اگر یک جامعه شناس بخواهد با جامعه‌شناسی مذهبی ایران و مردم ایران آشنا شود لازم است از آنها مطلع شود. طبقات متوسط و طبقات ضعیف این مملکت از دین حمایت می‌کردند و برای دین سرمایه گذاری می‌کردند نه طبقات مرفه. بنابر اعتقادات ریشه‌ای می‌آمدند و از این جهت هست که یک شاهی می‌دادند یا نمی‌توانستند

زریباف: بعد از تمام شدن روضه به آن شیخ گفتیم ما می‌خواهیم یک هیات درست کنیم نمی‌دانیم که اسمش را چه بگذاریم؟ گفت شما الان ۹ نفرید ۷ نفرتان سید است پس اسم هیات را بگذارید بنی فاطمه

شاه حسینی: آن موقع شبها مردم در بنی فاطمه جمع می‌شدند و آقای مکارم شیرازی با سخنرانی خود تفکر مذهبی را احیاء می‌کرد

بدهند ولی باز می‌آمدند، می‌آمدند می‌نشستند برنج را پاک می‌کردند، عدس را پاک می‌کردند. آخر شب هم آقا سید اسماعیل همه را پابرهنه برمی‌داشت می‌آورد تو خانه حاج سیدحسین شاهنگیان، آنجا شروع می‌کردند دم دادن و نشستن و تو کوچه و شب شام‌غریبان گرفتن. با آقا سید عباس زریباف همه دم می‌دادیم. بعد حرکتی که در بازار تهران بنی فاطمه داشتند یک حرکت نوبی بود، یک حرکت نو بود، دستجمعی جمع می‌شدند برای ساعت نیم بعد از ظهر موقعی که دسته ترکها می‌آمدند یا قنات آباد می‌آمد همه منتظر بودند ببینند که بنی فاطمه با چه نوحه‌ای و چه نظری آمده تو صحنه؟

به هر حال هیچ موقع تیب اعیان و اشراف نمی‌آمدند، تیب متوسط جامعه می‌آمده و با انگیزه‌های مذهبی می‌آمده و به هیچ‌وجه برای خود تبلیغی نمی‌کردند فقط به صرف اینکه پرچم بنی فاطمه را می‌زدند، بلند می‌شدند می‌آمدند.

روزگاری این هیات اولین هیات نه‌از نظر تاسیس بلکه از نظر مدیریت عزاداری در تهران بود. بنیانگذار حرکتها همین حرکتی را که ایشان می‌فرمایند چه طیب حاج رضایی راه افتاده چه پلزد هم خرداد راه افتاده بیشتر در اطراف همین هیات بنی فاطمه است. سخنرانیهایی که در هیات بنی فاطمه می‌شده در نوع خود جذاب بود و نوآوری داشت. آن موقع شبها آقای مکارم شیرازی، موقعی که ساختمان را می‌ساختند تو خرابه‌هاش، شروع کرد به سخنرانی مذهبی، تو همان خرابه‌ها حرف می‌زد، مردم جمع می‌شدند آنجا، و در آن سخنرانیهایی که می‌کرد تفکر مذهبی را احیاء می‌کرد. نظر مذهبی می‌داد، متوجه عرض شدید در قبال



آیت‌الله سید اسماعیل زریباف

آیت‌الله سید حسین زریباف

حاکمیت موجود نظر می‌داد. اینها اندیشه‌هایی بود که توده متوسط جامعه را کشید دنبال این مساله، اگر بخواهیم حالا: دیدگاه دیگری نگاه بکنیم خیلی من معذرت می‌خواهم حرکت انقلاب اسلامی ایران را توده‌های متوسط و توده‌های پایین جامعه کردند نه توده‌های مرفه و آن توده‌هایی بودند که بیشتر به مذهب خوشبین بودند و با تبلیغات مذهبی به اشکال مختلف که بعد شاخص در هیات بنی فاطمه بوده. نوحه‌های بنی فاطمه، شما نوحه‌هایی که بنی فاطمه می‌خوانده اصلاً قابل قیاس با هیچ هیاتی نبوده. خوشدل می‌آمده، مرحوم آقا سیدعباس را می‌آوردند، می‌نشستند و نوحه را تمرین می‌کردند و بعد هم خوشدل می‌آمد اول با یک عده جوانها همین سینه‌زنی که به آن اشاره شد همیشه در متن آن جوانها بودند. در سینه‌زنی هیچ وقت پیرمرد لخت نمی‌شود، پیر مرد همیشه جلو حرکت می‌کرد، جوان بود که می‌آمد این تمرین سینه‌زنی را می‌کرد و با آن نوحه‌ها آنچه را که در دلش بود بیان می‌کرد و همین آقایان روز عاشورا یا تاسوعا، نزدیک تیمچه حاج‌الدوله که یک در آن به طاق پنجم راه داشت، جمع می‌شدند، آنجا تقریباً مرکزی بود که اگر بخواهیم با بیان جدیدی بگوییم ایدئولوژیهای مذهبی آنجا پیاده می‌شد، به وسیله مرحوم خوشدل و آقا سیدعباس زریباف. حتی قنات‌آبادیها هم که می‌آمدند تاسی کرده بودند به هیات بنی فاطمه احترامی را باید در حدی مادر هیاتهای موجود تهران بدانیم، مادر آنها بود آنها همه نشأت گرفته از این بودند. عمویشان هم که می‌آمدند در هیات بنی فاطمه احترامی برای بنی فاطمه قائل بودند و بنی فاطمه هم نسبت به آنها یکی شاخصیتی داشت. مشکلاتی که اینها داشتند، حالا حاج آقا یک مقدار روش نمی‌شود بگوید، سرهنگ صدارت هر روز اینها را اذیت می‌کرد چون و چرا. حالا حاج آقا یادش رفته سرهنگ صدارت را، هر روز ایداء و اذیت می‌کرد، برای اینکه بنی فاطمه جهت‌گیری سیاسی داشت. اصلاً چادرهایی را که ساواک آمد جلوی بازار زد به خاطر این بود که آقایان را کنترل بکنند، بنی فاطمه را ببینند چه نوحه‌ای می‌خواند و چه نظری را می‌دهد. آن روزی که همین بنی فاطمه‌ای‌ها حرکت کردند آمدند برای دیدار مرحوم آیت‌الله خمینی مسئله مهمی بود؛ در تهران یک حرکتی ایجاد شد منتها در قالب بنی فاطمه، این طوری که می‌فرمایند کم‌لطفی می‌کنند که می‌گویند ما راه افتادیم، هیاتهای دیگر در مقابل این هیات یک مقدار نیروی جوانشان کم بود، یک عده پیرمرد بودند ولی اینها در بازار تهران جاذبیتی پیدا کرده بودند و نیروی جوان می‌آمد و علاوه بر این خود این آقایان، می‌آمدند مسجد ارک، مسجد شاه مسجد سلطانی سابق، از آنجا جمع می‌شدند حرکت می‌کردند، اکثر مردم می‌آمدند آنجا که با نوحه‌های آنها همکاری بکنند، به دلیل آنکه نسبت به حاکمیت معترض بودند. با توجه به رویکرد انقلابی بنی فاطمه که به هر حال با نوحه‌های خود، رژیم شاه را مستقیم و غیرمستقیم هدف می‌گرفت نسل جدید آن روز اعم از دانشجویان و دانشگاهیان و مردم عادی به آن اقبال پیدا کردند. وقتی دسته بنی فاطمه وارد بازار می‌شدند از ته بازار که می‌آمدند وقتی که آقا سیدعباس زریباف می‌رفت بالای چهارپایه غوغایی می‌شد. اینها یک تمهیداتی بود که تحصیل کرده‌های علاقه‌مند به حرکت آیت‌الله خمینی جمع می‌شدند و چون خودشان مطلقاً نمی‌توانستند کاری بکنند و مواجه با اشکال می‌شدند، می‌آمدند قاطی سایر مردم و این حرکت را به شکل وسیع ادامه می‌دادند. نمی‌توان انکار کرد که بنی فاطمه از هیات‌های مؤثر در انقلاب و سرنگونی شاه بود و بسیار هم قوی بود. و هنوز هم هر حرکتی در این مملکت بشود باز هم نقش مذهب و مذهبیون و هیات‌های مذهبی در آن بسیار مؤثر و مسوولیت هم متوجه همه آن کسانی است که هیات‌ها را می‌گرداندند و می‌آیند اندیشه‌های حسین ابن علی و ائمه معصومین را در حدی بیان می‌کنند و جامعه را با واقعیت مذهب آشنا می‌کنند.



نمونه‌ای از عنایات
حسینی به کشور
عزیزمان ایران را از
خاطره‌ای نقل می‌کنیم
که در نشریه ره‌آورد
درج شده است.



خوانندگان مستحضرند این مجله در خارج از کشور منتشر می‌شود و چندان میانه‌ای با انقلاب و نظام اسلامی و اصراری بر درج مطالب مذهبی ندارد و به علاوه این یادمانده مربوط به حسین علاء، نخست‌وزیر ایران در سالهای اشغال آذربایجان است که او هم به دلیل پاره‌ای مواضع خویش، در میان مورخان مستقل به عنوان فردی مذهبی و پایبند به دستورها و احکام دینی شناخته شده نیست.

خاطره مربوط به مقطعی از اشغال آذربایجان است که پرونده شکایت ایران به شورای امنیت رفته و

وعده مساعدت دادند و گفتند در کتابخانه خود چنین کتابی را دارند و فوراً برای من می‌فرستند. آقای حاج محمد نمازی مرد روشن و مقید به رعایت آداب و پایبند به موازین و معانی اخلاقی و مذهبی بود... اول غسل کردم و لباسهای خفیفی پوشیدم و قالیچه‌ای را برداشتم و به اطاق کوچکی در منزل رفتم و منتظر کتاب دعا ماندم و در حال انتظار نماز خواندم و به درگاه باری تعالی استغاثه کردم و بعد از ساعتی فرستاده آقای حاج محمد نمازی کتاب دعا را که جای زیارت عاشورا را در آن با صفحه کاغذ سپیدی مشخص کرده بودند و من تا آنجا که می‌توانستم درست بخوانم و صحیح تلفظ کنم، الفاظ آن زیارت را با تضرع و توجه می‌خواندم؛ ولی به اصطلاح حضور قلبی که داشتم مرا از توجه به الفاظی که شاید بدرستی به معانی آن واقف نبودم، باز می‌داشت و دلم در عالم معنی در حضور اقدس حضرت امام حسین^ع بود. زیارت را تمام کردم و پس از آن باز نماز خواندم و تا آنجا که می‌توانستم برای موفقیت ایران و کامیابی در شورای امنیت دعا کردم و وظیفه‌ام را تا آنجا که می‌دانستم و می‌توانستم در این توسل انجام دادم و خدا را گواه می‌گیرم که از آن لحظه چنان قوت قلب و اطمینان و اعتمادی بر پیروزی ایران برای من حاصل شد که وصف‌ناپذیر است و فردا که جلسه شورا تشکیل شد و به شایستگی سخنرانی‌ام را در دفاع از حقوق وطن عزیزمان آن چنان که می‌بایست و می‌خواستم به پایان رساندم، مساله همان طور که شنیده یا خوانده دانسته‌اید، به نفع ایران خاتمه یافت و شورای امنیت نیز به اولین موفقیت چشمگیر خود در امری که به آن ارجاع شده بود، نایل گشت.

[...] بدانید که عقیده راسخ جازم حسین علاء این است که عنایات الهی به برکت حضرت سیدالشهدا شامل حال ایران شد و عامل معنوی و واقعی اخراج نیروهای شوروی از ایران، حسن تقی‌زاده و حسین علاء و دیگران نیستند و آن عامل فقط حسین بن علی علیه‌السلام است و بس.

دکتر احمد مهدوی دامغانی، سهیم سیدالشهدا
سلام الله علیه در نجات آذربایجان، ره‌آورد،
ش ۵۵، زمستان ۱۳۷۵

۱۳۲۴ و اول بهار ۱۳۲۵ که من بسیار مشوش و نگران حل مساله و تامین حقوق حقه ایران بودم برای چندمین بار در زندگی‌ام به دامن حضرت سیدالشهدا چنگ زدم...
در گرفتاری بانک ملی و لیدنن بلات هم همین کار را کردم. روز پیش از تشکیل جلسه شورای امنیت ساعتی در اتاقم به تنهایی ماندم و با خداوند تبارک و تعالی راز و نیازی کردم و از ذات کبریایی او برآوردن حاجت و پیروزی ایران عزیز را در احقاق حق به تضرع تقاضا کردم و سپس تصمیم گرفتم که با خلوص نیت به در خانه سیدالشهدا بروم زیرا که دولت در آن سرا و گشایش در آن در است. برخاستم، به خانه آمدم و به فکر رسید بهتر است باز به فرموده حافظ عمل کنم که شستشویی کن و آن‌گاه به خرابات خرام. باید اولاً ظاهر خودم را پاک کنم و سپس از خداوند متعال به دعا، طهارت باطنم را التماس و

علاء برای دفاع از حقوق ایران در کمال ناامیدی به سازمان ملل سفر کرده بود.
از من بشنوید و عقیده مرا بدانید که عامل اصلی در موفقیت ایران و پیشرفت کار ما در سازمان ملل حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام می‌باشند و حالا خوب گوش کنید و توجه بفرمایید: پس از مجاهدات و نطق معروف جناب آقای تقی‌زاده در لندن و اقدامات بسیار وطنخواهانه و موثری که معظم له در لندن انجام دادند و مالا ارجاع مساله ما به شورای امنیت عملی شد و مقرر گشت که دنباله کار را در امریکا و در سازمان ملل این خدمتگزار به عهده داشته باشد. من آن چه را که می‌توانستم از مجاری دیپلماسی در احقاق حق و بیان تجاوز و عهدشکنی شوروی‌ها به همه اعضای شورای امنیت اعلام کنم، کردم و به همه آنان حالی کردم که از حمایت حقوق حقه ایران دریغ

حسین علاء و قرأت زیارت عاشورا قبل از جلسه شورای امنیت

عامل اخراج شوروی‌ها، فقط حسین^ع بود!

تقاضا کنم و بعداً به حضرت سیدالشهدا متوسل شوم و از صاحب اسمم مدد بخواهم. [پس به خانه رفتم و...]
از خانم نایب السلطنه پرسیدم به نظر شما بهترین راه توسل به حضرت امام حسین^ع در این اوضاع و احوال و شرایط چیست و خودم فکر کرده‌ام زیارتی و نمازی به جای آورم. ایشان هم یک توجه روحی مطلوبی یافتند و فرمودند خوب آقای علاء زیارت عاشورا تلاوت کنید، اما در نیویورک من امکان تهیه کتاب دعایی که محتوای زیارت عاشورا باشد، شخصاً نداشتم. لذا بدون آن که مقدمه‌ای بچینم و یا مقصودم را بگویم به آقای حاج محمد نمازی تلفن کردم و گفتم من نیاز می‌ریزم به کتاب دعایی که زیارت عاشورا در آن باشد دارم و خواهش می‌کنم که به هر نحوی هست آن را برایم فراهم آورند و ایشان

نکنند... بسیار نگران وضعیت مساله و موفقیت آن در شورای امنیت بودم. و هر چه موعود بحث و رسیدگی به شکایت ایران در شورای امنیت نزدیکتر می‌شد، نگرانی من افزایش می‌یافت...
پدرم مرحوم علاء السلطنه به حضرت امام حسین^ع اعتقاد و تمسک قلبی فراوانی داشت و یک بار به من گفت: آقای میرزا حسین خان من ... بنا به اخلاص و ارادت خاصم به حضرت امام حسین^ع نام تو را حسین گذاشته‌ام، آقای میرزا حسین خان! در زندگی‌ات همیشه از صاحب اسمت مدد و کمک بخواه و در هر گرفتاری و مشکل از آبروی حضرت سیدالشهدا در پیشگاه حق تعالی استمداد کن و یاری بطلب و مبادا این مطلب را فراموش کنی... پسر، صاحب اسمت را همواره به خاطر داشته باش...
در آن ایام مهم و سخت آخر زمستان سال



عنایت حضرت رقیه به فیلم بازمانده

دستهای کوچک برای گره‌هایی بزرگ



است اگر این را در یک جایی نگوییم.
آقای سیفالله داد، که گوشه‌ای از قدرت شگرف نازدانه ابا عبدالله الحسین^ع را در یک تجربه معنوی به چشم شهود دیده است، می‌گوید: «من آنجا متوجه شدم که می‌شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهراً اصلاً نایبست به تو بدهند». آری، رقیه^س دستهای کوچک دارد ولی گره‌های بزرگ را باز می‌کند!

نیستان، ش ۸، اردیبهشت ۷۵، صص ۶۷-۶۰

می‌کردم دیگر نمی‌دانم پایان فیلم را باید چه کار کنم، یعنی سناریو را داشتیم ولی برایم کافی نبود.
خیلی فکر کردم، یک یا دو هفته هم بین تمام شدن بخشهای قبلی فیلم و شروع فیلمبرداری در ایستگاه قطار فاصله افتاد. ما فیلمبرداری می‌کردیم ولی بچه‌ها هم می‌دیدند که من با سناریو پیش نمی‌روم و من فقط شب به شب می‌فهمیدم که باید چه کار بکنم و این هم بر می‌گشت به آن که من دچار چنان استیصالی شدم که دست کمی از استیصال خود صغیه نداشتم. البته هیچ وقت رفتاری نمی‌کردم که دیگران فکر کنند که من نمی‌دانم چه کار کنم. نهایتاً به حضرت رقیه متوسل شدم. این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم، یکی از درخشانترین فیینالهای فیلم ایجاد شود.
در دمشق وقتی برای بار آخر به جشنواره رفته بودم، دیدم که فیینال فیلم چه تاثیری روی همه گذاشت و پیدااست که در فیینال فیلم چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است. بعد از جشنواره در جلسه اول، خداحافظی کردم و رفتم به حرم حضرت رقیه برای تشریح کردن. البته این حرفها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد ولی این شد و من آنجا متوجه شدم که می‌شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهراً اصلاً نایبست به تو بدهند. مثل آن آیه‌ای که می‌گوید اگر بر خدا توکل کنید از جاهایی که حساب نمی‌کنید به شما روزی می‌رسد. به نظر خودم و به نظر تمام بچه‌هایی که فیلم را دیده‌اند خیلی تعجب‌آور بود که آدمهایی را می‌دیدیم که به نظر می‌آمد هیچ وابستگی مذهبی ندارند ولی فیینال فیلم زبروریشان می‌کرد و تکانشان می‌داد. این نفس مال حضرت رقیه است و بی‌معرفتی و ناشکری

آقای سیف الله داد کارگردان فیلم بازمانده پیرامون عنایات حضرت رقیه به این فیلم (که علیه رژیم صهیونیستی در سوریه ساخته شد و بسیار تاثیرگذار بود) خاطره جالب زیر را نقل می‌کند قابل توجه آن که به گفته او: در خود فیلمنامه و سناریوی فیلم چنین پایان زیبا و بسیار مهیجی پیش‌بینی نشده بود و کارگردان در یافتن چنین خاتمه دل‌انگیزی برای فیلم، مروهون توسل به حضرت رقیه^س در دمشق بوده است!
موضوع فیلم در جریان مطالعات تاریخی و سایر عوامل بشدت تغییر کرد و بعد یک جایی به داستان حضرت موسی پیوند خورد و جنبه گویاتری پیدا کرد و کل سناریو، ۴ یا ۵ بار بازنویسی شد و از اول تا آخر همه چیزش به هم می‌ریخت و دوباره با حوصله آن را می‌نوشتیم.
فصل فیینال چیزی که الان می‌بینیم، فصلی است که من اصلاً در سناریو نوشته بودم، یعنی در اولین نسخه، فیلم در ایستگاه قطار تمام می‌شد. در دومین نسخه، فیلم در قطار در حال حرکت تمام می‌شد. اما موقع فیلمبرداری احساس کردم که ایرادهایی وجود دارد. مثلاً رشید، یعنی پدر بزرگ بچه هم در ایستگاه قطار از بین می‌رفت. بعد در جریان ساخت فیلم، صحنه را با همان دیالوگ‌ها، جایجا کردم و این برای خودم و بچه‌ها جالب بود که از دیالوگ‌های یک آدم سالم برای یک آدم در حال موت استفاده می‌کردم. یعنی او در حالت عادی می‌گفت که: اگر من نتوانستم چمدان را بگیرم، غسان هست و اگر او نبود مریم هست، ولی در حین اجرا دیدم که چیز خوبی نمی‌شود و بهتر است که زودتر تکلیف رشید را روشن کنم. این را برای دوستان خودم می‌گویم، با توجه به اعتقاداتشان. احساس

آیت الله خویی هم سیاه پوش می شد

چندی پس از اخراج آقایان علما از نجف در ۱۳۹۴ ق. روزی در ماه صفر به منزل مرحوم آیت الله خویی رفتم. آقا. تنها بود. از در که وارد شدم، ایشان به شوخی به من گفت: تو از من عالم تر شده ای! چون موی ریش و سرت از من بلندتر شده است!

توضیحا باید بگویم که: من معمولاً پیش از حلول ماه محرم، سر و رویم را اصلاح می کردم و پس از آن، در طول محرم و صفر، به نشانه سوکوری و حفظ حرمت عزای امام حسین ع. از اصلاح سر و روی خودداری می نمودم؛ و لذا موی سر و روی من - از جمله شاربهایم - از حد معمول بلندتر می شد. مرحوم خویی نیز، همچون من، از اصلاح یا ستردن موی سر و رو در ایام محرم و صفر اجتناب می ورزید، و عطف به همین امر بود که از باب شوخی به من فرمود: تو از من عالم تر شده ای! (با آنکه بلندی موی سر و صورت ایشان، به علت زبری و پری آن، از من بیشتر نمود داشت).

باری، پس از آن شوخی ظریف، فرمودند: من هم مثل تو، در محرم و



مرحوم آیت الله العظمی خویی

صفر، از اصلاح سر و صورت خودداری می کنم... ولی منشأ این رسم در من، مادرم هست. پرسیدم چطور؟ فرمود: در بین فرزندان پدرم، من اولین فرزندی هستم که از گزند بیماری و مرگ، مصون مانده، و فرزندان قبل از من، همگی یک دو سال بیشتر زنده نمانده و مرده اند. می دانید که شیرینی بچه، عمدتاً در سنین یک دو سالگی، گل می کند و به همین خاطر، در این تاریخ کاملاً در دل والدین خویش - بویژه مادر - جا باز کرده و شیرین کاریهای قلب آنها را تسخیر می کند، و در چنین شرایطی،

مرگ فرزند، آنها را فوق العاده غمگین می کند. لذا مادرم از این موضوع، بسیار ناراحت بود و پس از آن مرگهای مکرر، والدینم از اینکه فرزندشان زنده بماند مأیوس شده بودند.

در آن احوال، یک روز مادرم سفره دلش را برای خانمی می گشاید و او می گوید: اگر می خواهی بچه هایت زنده بمانند، نذر کن چنانچه خدا پسری به تو داد در ماه محرم و صفر لباس سیاه بر او بپوشانی و موی سر و صورتش را اصلاح نکنی.

مادرم نذر می کند و در همان سال، من متولد می شوم و عمل نذر روی من انجام می گیرد؛ در نتیجه، به برکت آن نذر، مرگ سراغ من نمی آید و جالب این است بدانید دو برادری هم که دارم بعد از من متولد شده اند! اینک نیز، هر چند نذر مادرم، برای من واجب و الزام آور نیست، ولی روی احترام به نذر ایشان، حالا هم که بزرگ شده ام به آن عمل می کنم.

(پایان اظهارات آیت الله خویی)

انجام این نذر، برای آقای خویی بسیار دشوار بود. زیرا ایشان جسماً فردی سنگین و چاق بودند و آشنایان با هوای نجف می دانند که در تابستانهای داغ آن شهر، پوشیدن لباس سیاه و پرهیز از اصلاح سر و روی - آن هم در ۲ ماه متوالی - چقدر برای چنین اشخاصی سخت و دشوار است؟ باری، فرمودند: حالا هم من به انجام آن نذر مقیدم.

آیت الله سید محمدعلی موحدا بطحی اصفهانی

مرحوم کیا علی کیا، از فعالان سیاسی دهه ۲۰-۴۰ شمسی، و زخم دیدگان کودتای مرداد ۱۳۳۲ ماجرای از تحول مرحوم طیب حاج رضایی داشت که در اسفند ۱۳۵۷ آن را قلمی کرد. متن خاطره مذکور از این قرار است:

می گفت: تنها هستم، با من حرف بزن! دلم گرفته این کسانی که اطراف من جمع شده اند مرا نمی خواهند؛ عاشق شهرت و پول من هستند.

از صبح می آمد و گاهی تا غروب در کافه رستوران (بارون) در چهارراه سید علی، اول خیابان خانقاه، به سر می برد. هر وقت از آن طرف عبور می کردم، او را می دیدم که (مات زده) جلوی در کافه بارون ایستاده، خیابان را نظاره می کند.

آن روز هم یکی از روزها بود که از آن طرف عبور می کردم. هنوز به چهار راه سید علی نرسیده بودم که



مرحوم کیا علی کیا

چگونه روضه عاشورا (حُر)، مرحوم طیب را عوض کرد؟!

ای خدا پاکم کن، خاکم کن!

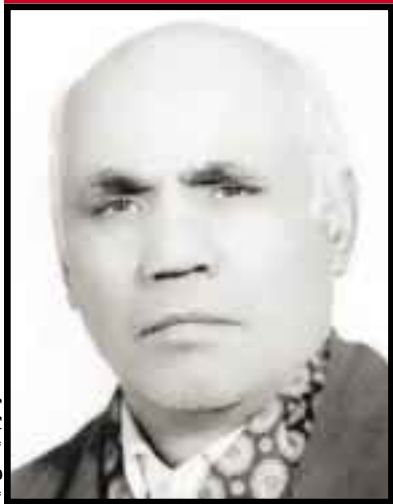
حس کردم دست چپم در یک گاز انبر گیر کرده است! با تعجب و حیرت نگاه کردم، دیدم او است که دست مرا سخت گرفته و فشار می دهد. او در حالی که بی نهایت ملتعب بود گفت: امروز ترا «ول» نمی کنم و بعد اضافه نمود و گفت: من دارم «دق» می کنم. آخر انصاف داشته باش. بیا یک قدری با هم حرف بزنیم. وقتی که موج اشک را در چشمهای مردانه او دیدم، دلم سوخت و به او گفتم: تو که دم و دود داری، ساز و سوز داری، دوست و رفیق داری، پول هم که فراوان داری، دیگر چه می خواهی؟! تو به آنچه می خواهی رسیدی. بعضی از مردم آرزو دارند شاه شناس باشند؛ تو آن کسی هستی که شاه ترا می شناسد!

پس از این گفتگوی کوتاه حال او بد بود، بدتر شد و گفت: اگر «چیزی» نمی خوری، بیا غذا بخور و بعد یک قدری به من فحش بده و برو!

(تقریباً بیش از ۱۵ سال از آن روز گذشته و اکنون که آن خاطره به یاد آمده، زمام احساسات خود را از دست داده ام. هر چه می خواهم اندوه خود را مهار کنم قادر نیستم و بعید نیست که رابطه و ضابطه این نوشته در هم و مخلوط شود. زیرا هر چه آب می خورم تشنه تر می شوم، تمام وجودم داغ شده، می خواهم گریه کنم و خیلی هم گریه کنم. آخر آن روز یک روز استثنایی و عجیب بود).

حال و هوای او باعث شد که من هم حال و هوا پیدا کنم. عاقبت تقاضای او را قبول کردم و به اتفاق، پشت یک میز و در پناه یک «جرز» قرار گرفتیم.

خوشبختانه آن روز صبح در کافه بارون، مشتری کم بود و ما توانستیم با یکدیگر درد دل کنیم.



مرحوم کیا علی کیا

ابتدا گفتم: اگر می خواهی با هم حرف بزنیم باید قول بدهی تا من اینجا هستم «افراط» نکنی. قبول کرد و انصافاً هم آرام می خورد و سراپا گوش بود. زیرا او میل داشت من حرف بزنم و به عکس، من هم آن روز مایل بودم او درد دل خود را بگویم! عاقبت گفتم: تا بیمار درد خود را نگویم، طبیب چگونه می تواند نسخه داده و مریض را معالجه کند؟

باز موج اشک در چشمهای او جمع شد و در حالی که قیافه تضرع به خود گرفته بود گفت: تمام مردم تهران از حال و روز من آگاه هستند و تو که از همه بهتر، مرا می شناسی، من بد کردم و حالا

نمی دانم چگونه باید جبران کنم؟

راست می گفت: بیوگرافی او را من می دانستم و از گذشته های او آگاه بودم، ولی فکر نمی کردم که او پشیمان شده باشد. ناگزیر، با احتیاط، داستانی را که اکنون خاطرم نیست کجا خوانده یا شنیده ام، به اقتضای مجلس برای او تعریف کردم و به او گفتم:

انقلابیون فرانسه برای تصرف کاخ لویی شانزدهم وارد ورسای شده بودند، اما در همان ابتدا ضمن جنگ و گریز، پرچمدار «تیر» خورد و پرچم سرنگون گردید. کم مانده بود که انقلابیون عقب نشینی کنند، چون قدرت آتش مدافعین کاخ ورسای زیاد بود و از این طرف نیز پرچمدار انقلابیون در خون خود دست و پا می زد، ولی در همین لحظه بود که در آن افق تاریک روزنه امیدی باز شد. در کنار میدان ورسای، یک شراب فروشی بود و پیرمردی «پاتیل» پشت سرهم لیوانهای شراب را در خندق بلا سرازیر می کرد، که ناگهان متوجه شد که پرچمدار انقلابیون تیر خورده و در خون سرخ فام خود غلط می زند.

آن پیرمرد در یک لحظه، که به تعبیر دیگر می توان آن لحظه را «آن» گفت، تصمیم گرفت و بلافاصله نیز تصمیم خود را به موقع اجرا گذاشت.

پیرمرد آخرین لیوان را سر کشید و با جست و خیزهای فوق العاده سریع به کنار جنازه در خون طپیده پرچمدار رسید. دقایق به سرعت می گذشت. هر لحظه ممکن بود سرنوشت انقلاب تغییر کند. جای مطالعه و تفکر زیاد نبود؛ باید تصمیم گرفت و اجرا کرد.

آن پیرمرد نیز همین کار را کرد و بدون اینکه وقت را تلف کند خم شد و پرچم آغشته به خون و سرنگون شده را به دست گرفت و در حالی که باد موهای سپید او را پریشان کرده بود پرچم را به دوش گرفت و با قدمهای استوار به سوی کاخ پیش می رفت و پیوسته فریاد می زد: زنده باد فرانسه!

انقلابیون نیز وقتی که جلالت و صلابت آن پیرمرد شیردل را دیدند، پشت سر او بدون توجه به تعداد تلفات با شور و هیجان زایدالوصفی قدم بر روی اجساد باران خود گذاشته و با خشم پرسطوت و انتقام جویانه فریاد می زدند: «زنده باد آزادی!» به دروازه کاخهای پرشکوه و جلال ورسای رسیدند.

داستان که به اینجا رسید او را مخاطب قرار داده گفتم: «طیب» دنیا را چه دیده ای؟ شاید روزی تو هم یکی از قهرمانان نهضت اسلامی ایران بشوی!

بعد به اقتضای گفتگو، برای اینکه حال و هوایی پیدا کرده باشم، آهسته این دو بیت را خواندم:

غرّه مشو که مرکب مردان مرد را

در سنگلاخ بادیه بی هار بریداند

نومید هم مباح که زندان باده نوش

ناگه به یک ترانه به منزل رسیداند

چشمهای او برقی زد و سپس گفت: آیا فکر می کنی یک چنین روزی را ببینم و بعد بمیرم؟

این سؤال که حکایت از «تنبیه» او می کرد در من وجد و حالی به وجود آورد که وصف آن با قلم ناتوانی که دارم نه تنها امکان پذیر نیست بلکه محال و غیر ممکن است (یدرک و لایوصف).

آنکه گفتم: تو داستان حُر بن یزید ربیعی را می دانی؟ گفت: یک چیزی شنیده ام گفتم «حُر» نیز مردی بود مثل تو. او در کربلا در حالیکه زُوال ارتش یزید بود راه را بر امام بست و اردوی کوچک امام را محاصره نمود و بعد پشیمان شد و توبه کرد و سپس در رکاب امام جنگید تا کشته شد و حالا هر کس به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام می رود مقید است «حُر» را هم زیارت می کند.

سخن که به اینجا رسید، ناگهان فکری در مغزم برق زد و گفتم: آیا می دانی که معنای کلمه «حُر» چیست؟ گفتم: من که سواد ندارم، گفتم «حُر» یعنی آزاد و بعد با هیجان اضافه نموده گفتم: اسم تو هم «طیب» است؛ می دانی معنای کلمه طیب چیست؟ گفتم آری می دانم، «طیب» یعنی آدم خوب! گفتم درست گفتمی، اما یک معنای دیگر هم دارد. پرسید آن معنا چیست؟ گفتم: «طیب» یعنی پاک.

گفتمگو به اینجا رسیده بود که ناگهان بغضش ترکید و در حالی که بی اختیار مثل باران، اشک می ریخت، با دست گیلاس را به زمین پرت کرد و پیوسته از من پرسید: یعنی پاک؟! او بعد سر خود را به آسمان گرفت و گفت: ای خدا، آیا صدای مرا می شنوی؟ ای خدا، پاکم کن، خاکم کن.

صبح خونین ۱۵ خرداد ۴۲ بود. در دادگستری بودم که از طرف میدان ارک و جلو اداره رادیو، صدای همهمه و هیاهوی بسیار به گوش می رسید.

کارمندان دادگستری از داخل اطاقها خیابان را نگاه می کردند و من نیز از پنجره اطاق رئیس کل دادگاههای شهرستان تهران خم شدم که ناگهان جمعیت انبوهی به نظرم رسید که به قصد تصرف اداره رادیو شعار می دهند و ضمن درگیری با مأموران انتظامی قدم به قدم جلو می روند. معلوم بود که تا چند لحظه دیگر اداره رادیو سقوط خواهد کرد. به سرعت از دادگستری خارج شدم. هنوز به ابتدای جمعیت نرسیده بودم که صدای رگبار مسلسل در سراسر میدان طنین انداخت. جمعیت مانند موج دریا عقب نشست. دقایق به سرعت می گذشت که ناگهان دیدم که نیروهای مسلح از کشته انقلابیون اسلامی پشته ساخته اند.

آن روز انقلابیون اسلامی ایران شکست خوردند و فردای آن روز در شهر شایع شد که طیب را نیز دستگیر کرده اند.

من هنوز متن مدافعات طیب حاج رضایی را در دادگاه نظامی نخوانده ام، اما شنیدم که در آخرین دفاع گفته بود: «من در عمرم خیلی گناه کرده ام و از خیلی چیزها گذشته ام، اما قیام آیت الله خمینی یک قیام دینی است. اینجا دیگر نمی توانم گذشت کنم، چون از دینم نمی توانم بگذرم.» و بعد شنیدم که گفته بود:

من، طیبم، ای خدا، پاکم کن، خاکم کن!

ای حرمت، قبله آمال ما

تصویر حرم مطهر امام حسین (ع) در عصر قاجار



محرم به روایت تصویر

عزاداری در بین ایرانیان پیشینه‌ای درازمدت دارد. روح لطیف ایرانی از اهانت به آل رسول ص آزرده شد و از فرط عشق و علاقه به خاندان پاک پیامبر سالیان درازی است که در غم مصیبت‌های وارده بر اهل بیت ع از دیدگان پاکش اشک زلال جاری می‌سازد. در بین حوادث روزگار آنچه بیش از همه روح ایرانیان و شیعیان را آزرده، حادثه کربلا و واقعه عاشورا بود. ایرانیان عاشق بنا بر سفارش اهل بیت ع از قرون سوم و چهارم در ایام محرم به احیای مراسم ماتم و عزاداری مبادرت نموده‌اند. با گذر زمان این مراسم عاشقانه شاهد گسترش و تحولاتی بوده که بر غنای آن افزوده است.

در دوره صفویه و قاجاریه با توجه به همراهی حکومت، ابراز علاقه به محضر خاندان عصمت و طهارت در بین ایرانیان اوج گرفت که بخشی از آن در قالب تصاویر جالب و دیدنی اکنون در اختیار ما قرار دارد.

با روی کار آمدن رضاخان، وی که یکی از ماموریت‌هایش جلوگیری از برپایی مراسم عزاداری بود، در ابتدای کار با توسل به نیرنگ و فریب خود در جلوی دسته‌های عزاداری ظاهر شده و تظاهر به عزاداری نمود، اما مدتی بعد به دستور او، علاوه بر ممنوعیت حجاب، برپایی مجالس عزاداری نیز ممنوع شد و مردم عاشق ایران مجبور شدند در بیابان و زیرزمین‌ها و در نیمه‌های شب به اقامه عزا بپردازند.

با سقوط دیکتاتور، امکان برپایی مجالس عزاداری فراهم شد و ایرانیان باشکوه بیشتر به عرض ارادت به محضر آل الله پرداختند. در حوادث دهه چهل عزاداران حسینی و هیاتهای مذهبی در ایران، نقشی اساسی در قیام بر ضد رژیم پهلوی ایفا کردند و با وجود فشارها و گرفتاری‌های سالهای بعد به تلاش و تکیاوی دینی خود ادامه دادند.

در آستانه انقلاب اسلامی نیز ما شاهد فعالیت‌های انقلابی عزاداران حسینی هستیم که نهایتاً منجر به سقوط رژیم پهلوی شد. تاسوعا و عاشورای ۵۷، روزهای بیادماندنی انقلاب اسلامی است که سرنگونی رژیم شاهنشاهی را خبر داد.

در این شماره، از نگاه تصاویر، به محرم می‌نگریم از پرده‌های ترسیم شده از صحنه نبرد کربلا تا نقاشی تکیه دولت اثر کمال‌الملک و عکسهای متنوعی که گوشه‌ای از مهرورزی ایرانیان به اهل بیت ع را ترسیم می‌کند.

سلام بر کسی که حرمت خیمه‌اش شکسته شد

عزاداری روز عاشورا در آشتیان/ ۱۳۱۰



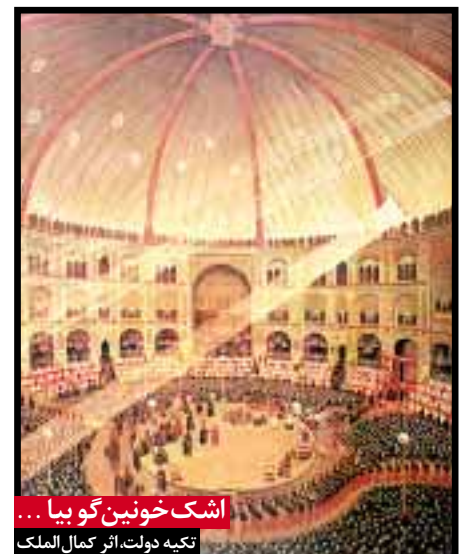
این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

روز عاشورا حرم مطهر کاظمین در عصر قاجار





در مانده چون شوند، بگویند یا حسین
عزاداران حسینی در عصر قاجار



اشک خونین گویا...
تکیه دولت، اثر کمال الملک



در کاروان آل نبی، قحط آب شد
سقاخانه بازار بزرگ تهران / ۱۳۰۷ شمسی



کواصغرت، کواکبرت
دهه ۵۰ (این نوجوانان، اندکی بعد، با عشق حسین، طومار رژیم شاهی را برچیدند



... ای محبان، من قتیله گریه ام
سبزه میدان تهران / عاشورای ۱۳۱۲ قمری



«جام جم» برای نخستین بار منتشر می‌کند

مراجع تقلید و سیاهپوشی



سیاهپوشی در سوگ امامان پاک: بویژه در مصیبت جانشین کربلا، در عصر ما یکی از شعائر مهم شیعه است؛ شعاری چشمگیر و مؤثر که رونق و رواجی عام دارد. شیعه در ایام عادی و روزهای معمول زندگی (بجز دو سه مورد عبا و عمامه...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز می‌کند؛ اما به دهه اول محرم یا آخر صفر و نظایر آن که می‌رسد جامه مشگین می‌پوشد و در دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش می‌کند... و قرنهایست که تاریخ در بلاد شیعه نشین، ناظر این صحنه است. شیعه در عزای حسین - که درود و رضوان خدا بر او باد - لباس مشگین می‌پوشد تا در درون را از مصیبتی که با قتل عزیز فاطمه بر اسلام - بلکه بر انسان - رفته است فریاد کند، و نفرت خویش را از خیل ظالماتی که «چراغ هدایت» را کشته و حرمت عدل و فضیلت را شکستند اعلام دارد. لباس سیاهی که شیعه در هر

محرم می‌پوشد، بحقیقت جلوه دود آبی است که خانه دل او را - دل پر عشق او را - در عزای حسین اتدوده است. آری، تنها «اشک دیدگان» نیست که در خانه چشم، نشان از عشق استوار شیعه به امام عدل و آزادی دارد؛ شیعه را صد نشان دیگر از عشق و اخلاص در آستین است که یکی از آنها نیز جامه سیاه عزایی است که در عاشورا به تن می‌کند و در غدیر بگل به لباس سپید سرور می‌سازد.

شعر و لغت و تاریخ و سیره و حدیث، به وضوح نشان می‌دهد که سیاهپوشی در سوگ شهدای اهل بیت، بویژه سالار شهیدان، رسم و سیره جاری خاندان پیامبر و دوستان و شیعیان آنان بوده و این بیت شریف در ایام عزای عزا به رسم معمول در میان عرب ناسی می‌جسته است. قدیمی‌ترین موردی که تاریخ اسلام از سیاهپوشی بر شهدای آل الله یاد می‌کند، سیاهپوشی دختر ام سلمه و ربیبه رسول الله (زینب) و زنان انصار در سوگ حمزه سید الشهداء و سپس سیاهپوشی اسماء بنت عمیس در عزای شوی خویش (جعفر طیار) پس از جنگ موته است.

گذشته از دو مورد فوق، می‌توان به سیاهپوشی زنان پیامبر در سوگ آن حضرت، سیاهپوشی حسنین در سوگ مولای متقیان، سیاهپوشی زنان بنی هاشم در عزای امام مجتبی و نیز امام حسین، سیاهپوشی شیعیان و نیز فضل بن عبد الرحمن (شیخ و بزرگ بنی هاشم) در سوگ زید فرزند امام سجاد، سیاهپوشی مردم خراسان در سوگ زید و یحیی، توصیه سیف بن عمیره (صحابی بزرگ امام صادق و کاظم) شیعیان را به سیاهپوشی در عزای سیدالشهداء، سیاهپوشی سلیمان بن ابی جعفر در تشییع پیکر امام کاظم اشاره کرد. در طول دوران غیبت پیشوای دوازدهم (عج) نیز، شواهد تاریخی بسیاری (خاصه در شعر و ادب شیعی) می‌توان جست که حاکی از سیاهپوشی، به مثابه شعاری عام و رایج در میان شیعه، در سوگ سالار شهیدان است. به گونه‌ای که این معنی حتی در نقش نگین سیاه شیعیان نیز منعکس بوده است.

جمع کثیری از فقهای شیعه، سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان و دیگر ائمه را نه تنها «مباح»، بلکه

گونه‌های خویش سیلی زدند و گریبانهایشان را درینند[صدر].

۳. میرزا ابوالفضل تهرانی (م ۱۳۱۷) شاگرد میرزا میرزای شیرازی، پوشیدن جامه سیاه در عزای امام حسین را «اقیام به وظیفه عزاداری» و «تعظیم شعار و احیای امر ائمه» می‌داند.

۴. محدث نوری (م ۱۳۲۰) فقیه، محدث و کتابشناس کم نظیر شیعه، پس از ذکر روایات حاکی از حسن و رجحان پوشیدن سیاه در عزای سالار شهیدان می‌نویسد که ترجمه آن از این قرار است: می‌گویم در این اخبار و داستاها، دلالتی است بر عدم کراهت پوشیدن لباس سیاه و بلکه استحباب این عمل از باب اظهار حزن بر عزای سالار شهیدان همانگونه که سیره بسیاری از مردم در ایام حزن و ماتم آنان به حضرت چنین است.

۵. حاج سید اسماعیل عقلی نوری (م ۱۳۲۱) فقیه بزرگ عصر قاجار.

۶. سید محمدجعفر طباطبائی حائری (م ۱۳۲۱) رساله مستقلی با عنوان «ارشاد العباد» در اثبات جواز و رجحان سیاهپوشی در سوگ ائمه طاهریں دارد.

۷. شمس العلماء سید محمدحسین نصیرآبادی لکهنوی ملقب به بحر العلوم (م ۱۳۲۵) رساله‌ای در عدم کراهت سیاهپوشی در ماتم حسین تألیف کرده است.

۸. حاج شیخ محمدعلی غروی نخجوانی (م ۱۳۳۴) در الدعاء الحسینیة سیاهپوشی در عزای امام حسین را «مستحب مؤکد» و دارای ثواب زیاد» شمرده است. این کتاب شامل سؤال و جوابهای متعددی در باب اسرار شهادت حضرت سید الشهداء، ثواب عزاداری بر آن حضرت و حکم شرعی انواع عزاداریهای مرسوم در بین شیعیان است.

۹. آقا سید

محمد کاظم

یزدی صاحب

عروه (م ۱۳۳۷)

در آخر رساله

منهج الرشاد

(نوشته مرحوم

حاج شیخ جعفر

شوشتری) و نیز در

پاسخ به استفتای سید

حسین عابد هندی از

حکم شرعی سیاهپوشی

در ماتم سالار شهیدان،

سیاهپوشی در عزای امام را

مستحب و «موجب

خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه

هدی» شمرده‌اند.

الف. در آخر رساله

منهج الرشاد، سؤالهای

جوابهایی از مرحوم

صاحب عروه آمده است که در ص

۱۲ آن چنین می‌خوانیم:

(لباس سیاه پوشیدن در ماه محرم

به قصد اظهار حزن و عزاداری، بعید نیست راجح‌تر باشد.

چون تحزن در آن ایام راجح است و به لباس سیاه محقق

می‌شود.

(حاصل) اینکه کراهت معلوم نیست، بلکه رجحان آن

بعید نیست و الله العالم».

ب. سید عبدحسین هندی، ساکن لکهنو، می‌پرسد:

چه می‌فرمایند علمای دین مبین و فضلالی شرع متین

در این مسئله که در ایام ماه محرم برای غم مظلوم کربلا،

غریب نینوا، لباس سیاه به این غرض پوشیدن که موجب

گریه و بکا باشد و صورت اهل عزاداری و خوشنودی پیغمبر

خدا و ائمه هدا، علیهم الصلوة والسلام، می‌باشد و هم باعث

ثواب خواهد شد یا نه؟ بی‌نیوا توجروا.

و مرحوم صاحب عروه در پاسخ می‌نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحیم، بلی راجح و موجب

خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدی است. صلوات الله

علیهم اجمعین، به لحاظ اینکه نوعی از اظهار مصیبت و

حزن است و از بعض اخبار هم مستفاد می‌شود رجحان و

مطلوبیت آن و بنابراین پوشیدن لباس سیاه به غرض



سیاهپوشی آیت الله حکیم در دهه عاشورا (از زبان فرزند بزرگ ایشان)

رساله (که سه تن از مراجع بزرگ شیعه: آقا سید محمد کاظم یزدی «صاحب عروه»، میرزا محمد تقی شیرازی «میرزای دوم» و آقا سید اسماعیل صدر، بر آن حاشیه دارند) چنین می‌خوانیم: سؤال: ماتم کردن در مجالس عزای در غم امام حسین و دیگر معصومین: یعنی دست بر سینه زدن، و همچنین دست بر سر و روی زدن و جامه سیاه و نیلیه (= کبود) و سبز پوشیدن. سوای عمامه و عبا. در غم و عزای امام حسین شرعاً جایز است یا نه؟ و اگر جایز نیست کسانی که همچو عمل می‌کنند عاصی می‌شوند یا نه؟ جواب: ضرر ندارد و معصیت نیست، بلکه مستحب است.

از مراجع سه گانه مزبور، میرزای دوم و صاحب عروه هیچیک بر پاسخ مرحوم مازندرانی حاشیه‌های زنده و در معنی، آن را پذیرفته‌اند و مرحوم صدر، با حاشیه زبر، صریحاً به تأیید آن نیز پرداخته است. گذشت که در خبر است که، علی مثل الحسین فلنلطم الخدود و تشق الجيوب ابر

نظر آیت الله گلپایگانی پیرامون سیاهپوشی در عزای امام حسین (مستحب)

شمرده‌اند و بعضاً نیز با پوشیدن سیاه در عزای آنان، عملاً این شعار مهم شیعی را ترویج کرده‌اند. در این زمینه از فقیهان بزرگی چون شیخ ابن نما حلی (متوفی ۶۴۵ ق)، سید بن طلوس (م ۶۶۴)، فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵)، شیخ یوسف بحرانی «محقق بحرانی» (م ۱۱۸۶)، سید محمدجواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه (م ۱۲۲۶)، شیخ خضر عفاکوی (م ۱۲۵۵)، فاضل دربندی (م ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶) که در قرون پیشین زیسته و به تعبیر گوناگون بر سیاه پوشی شیعیان در سوگ امامان اهل بیت (ع) تأکید کرده‌اند بگذریم، نام بزرگان زیر از مراجع بزرگوار یک قرن و اند اخیر قابل ذکر است:

۱. شیخ محمدحسین کاظمینی معروف به «محقق کاظمی» (م ۱۳۰۸).
۲. شیخ زین العابدین مازندرانی حائری (م ۱۳۰۹) در رساله توضیح المسائل «ذخیره المعاد»، در صفحه ۵۲۹ این

نظر آیت الله حاج شیخ مرتضی آل یاسین

نظر آیت الله حاج سید محمدعلی مومنی ایلچی

نظر آیت الله حاج شیخ مصطفی زاهدی

مذکور مستثنی است از اخبار داله بر کراهت لباس سیاه ما عدا عبا و چکمه و عمامه و الله العالم. [سجع مهر: محمد کاظم الطباطبائی]

۱۰. آقا سید اسماعیل صدر (م ۱۳۳۸). فتاوی مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی در رساله ذخیره المعاد (ص ۵۳۹) را تأیید کرده‌اند، و ذکر آن قبلاً گذشت.

۱۱. میرزا محمد تقی شیرازی حائری معروف به (میرزای دوم)، رهبر ثورة عشرین در عراق (م ۱۳۳۸) ایضاً در حاشیه بر رساله ذخیره المعاد (ص ۵۳۹) فتاوی مازندرانی را امضا کرده است. چنانکه خود نیز در ایام محرم و صفر و فاطمیه لباس مشکی می پوشید.

۱۲. حاج میرزا محمد ارباب قمی (م ۱۳۴۱) از فقهای بر جسته و دل آگاه قم در عصر اخیر، و مصحح «بحار الانوار» طبع کمپانی، از قائلین به استحباب سیاهپوشی در ایام عاشورا است.

۱۳. شیخ عبدالله مامقانی صاحب تنقیح المقال (م ۱۳۵۱) فقیه و رجالی سترگ عصر اخیر، در رساله «رساله مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر» بحث مستقلی در باره

استحباب سیاهپوشی در عزای امامان دارد که متن آن در کتاب: «سیاه پوشی در سوک ائمه نور علیهم السلام» تألیف حاجت الاسلام علی ابوالحسنی (منذر) آمده است.

۱۴. سید حسن صدر (م ۱۳۵۴) فقیه و رجال شناس بزرگ معاصر و صاحب کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام». در اثبات استحباب سیاهپوشی در سوک اهل بیت، رساله‌ای تحت عنوان «تبیین الرشد فی استحباب لبس السواد علی محمد و آله الأئمه» دارد.

۱۵. آقا سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵) در وفاتهای ائمه سیاه می پوشید.

۱۶. آیت الله حاج سید محمدعلی علوی گرگانی (از مراجع بزرگ فعلی قم) از قول پدرشان مرحوم حاج سید سجاد علوی (که از شاگردان برجسته مرحوم آقا سید ابوالحسن و از اطرافیان نزدیک ایشان بودند) نقل کردند که مرحوم اصفهانی در تمام عزاهای عبا و قبا می پوشیدند و به همین سیره هم مرحوم سید سجاد (و اکنون نیز فرزندشان: آیت الله علوی) عمل می کردند.

۱۷. حاج آقا حسین طباطبائی قمی (م ۱۳۶۶) بنا به نقل فرزندشان آیت الله حاج آقا تقی قمی (مقیم قم)، در طول محرم و صفر و نیز ایام فاطمیه لباس سیاه می پوشیدند.

۱۸. شیخ جعفر نقدی (م ۱۳۷۰) فقیه ادیب، نویسنده و شاعر شهیر معاصر، در مرثی سوزناک و استواری که به مناسبت قضیه عاشورا دارد، در شعری که به مناسبت حلول محرم سروده می گوید: ... پس بر جمیع امت اسلام، فرض است که در روز عاشورا، جامه سیاه عزا بپوشند.

۱۹. آیت الله میرزا مهدی حسینی شیرازی، از علمای بزرگ کرپلا (م ۱۳۸۰).

۲۰. شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (م ۱۳۸۲) در حاشیه بر عروة الوثقی.

۲۱. آقا میرزا عبدالهادی شیرازی (م ۱۳۸۲)، سیاه می پوشیدند.

۲۲. آقا سید محسن طباطبائی حکیم (م ۱۳۹۰) در عزای ائمه سیاه می پوشیدند. فرزند ایشان (مرحوم سید یوسف حکیم) نیز در پاسخ به استفتایی درباره سیاهپوشی

در سوک سالار شهیدان (مورخ ۳ جمادی الاول ۱۳۹۱) می نویسد: مرحوم پدرم قدس سره در دهه عاشورا لباس مشکی می پوشید و در همان حال، با مردم نماز جماعت می گذارد، و زمانی که می دید مردم برای عزا سیاه پوشیده‌اند این کار را حرام نمی شمرد.

۲۲. سید محمد تقی آل بحر العلوم (م ۱۳۹۳) فقیه و مدرس بزرگ نجف، پوشیدن سیاه در وفیات عادی را غیر حرام اما مکروه و در عزای امام حسین جایز و فاقد کراهت

در وفیات عادی و عزای امامان، را جایز شمرده است. ۲۶. شهید سید محمدباقر صدر (م ۱۴۰۰). در عزای ائمه سیاه می پوشید.

۲۷. شیخ محمدرضا طبسی نجفی (م ۱۴۰۵) طی مرقومه‌ای مورخ اول جمادی الاول ۱۳۹۱، سیاهپوشی در عزای امام حسین را «مستحب مؤکد» شمرده و سپس با اشاره به سیاهپوشی امام مجتبی و فاطمیات (اهل بیت سید الشهداء) می نویسد: پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام شرعاً هیچ اشکالی ندارد و بحمدالله در روزگار ما این عمل، از بزرگترین شعائر حسینی شمرده می شود. علمای اعلام، مراجع، صلحاء و دیگران از تجار و کسبه حتی زنان و کودکان، روی تأسی به اهل بیت سید الشهداء، سیاه می پوشند و بدین وسیله (به آن حضرت) تقرب می جویند؛ مشاهد مقدسه با سیاهپوشی

نظر آیت الله حاج سید عبدالله شیرازی

اهل بیت سید الشهداء، سیاه می پوشند و بدین وسیله (به آن حضرت) تقرب می جویند؛ مشاهد مقدسه با سیاهپوشی

نظر آیت الله سید محمد تقی آل بحر العلوم

نظر آیت الله سید محمد علی سبزواری

نظر آیت الله حاج سید محمد تقی شیرازی

نظر آیت الله حاج سید محمد تقی شیرازی

نظر آیت الله حاج سید محمد تقی شیرازی

۲۹. سید مرتضی فیروز آبادی (م ۱۴۱۰) فقیه برجسته معاصر و صاحب کتاب ارجمند (افضال الخمسه)، در مرقومه‌ای روایت دال بر سیاهپوشی فاطمیات در سوک سالار شهیدان را دلیلی قاطع بر عدم حرمت بلکه عدم کراهت لبس سواد (لباس مشکی) در عزای حسین می شمارد. به نظر شریف ایشان، مستفاد از مجموع روایات باب و همچنین نظریه مشهور در بین فقها نیز، همین است. ۳۰. آیت الله سید عبدالله شیرازی، طی مرقومه‌ای در تاریخ ۶ جمادی الاول ۱۳۹۱، به جواز سیاهپوشی در وفیات، بویژه عزای سالار شهیدان تصریح دارد.

۳۱. آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (م ۱۴۱۱) نیز در ماههای محرم و صفر جامه سیاه می پوشیدند. ۳۲. مرجع عالیقدر حاج سید ابوالقاسم موسوی خوئی (م ۱۴۱۳) در پاسخ به سؤالات زیر:

سیاهپوشی در مراسم عزا حرام است یا نه؟ سیاهپوشی در عزای امام حسین حرام است یا نه؟ و اگر امام جماعت، سیاه بپوشد، آیا نماز پشت سر وی جایز بوده و این کار، مضر به عدالت او نیست؟

در تاریخ ۲۲ جمادی الاول ۱۳۹۱ مرقوم می دارد: «همه اینها جایز است و پوشیدن لباس سیاه مضر به عدالت امام جماعت نیست...»

آیت الله خوئی عملاً نیز در وفاتهای ائمه سیاه می پوشید و به این رسم، پایبند بود.

۳۳. آیت الله حاج سید محمدرضا گلپایگانی (م ۱۴۱۴) در پاسخ به سؤال از حکم شرعی سیاهپوشی مورخ ۲۹ ربیع الاول ۱۴۱۲ ق، تصریح دارد که پوشیدن لباس سیاه در عزای سالار شهیدان سیره مستمره شیعه در طول تاریخ بوده و امری مجاز و مستحسن است. عبارات آن فقیه معظم که نزد اهل فن، به دقت نظر و سعه اطلاع، بویژه شم و سلیقه مستقیم فقهی، شهرت داشت چنین است:

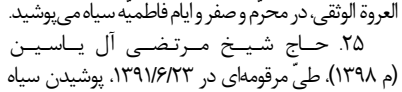
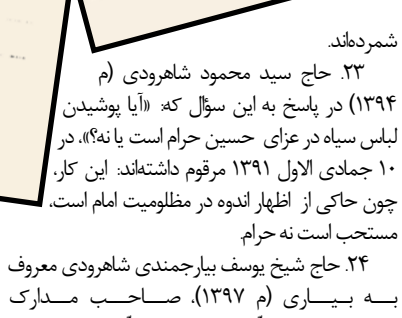
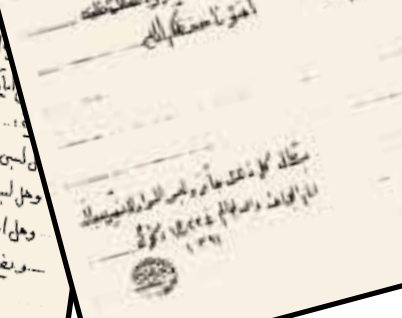
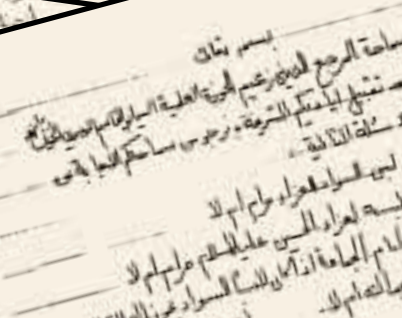
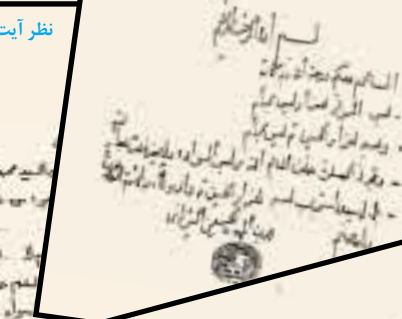
بسم الله الرحمن الرحیم موضوع سیاه پوشیدن در مراسم عزاداری حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، سیره مستمره شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت و تعظیم شعائر اسلامی است و مؤمنین، به حرف پوچ و بی اساس و هلیبها و تابعین آنها نباید اعتنا نمایند و از زنده نگه داشتن آئین تشیع که خواست پیشوایان دین است دست برندارند. خداوند تأیید فرماید، فی ۲۹ ع ۱۴۱۲، محمدرضا الموسوی الکلپایگانی، سجع مهر شریف.

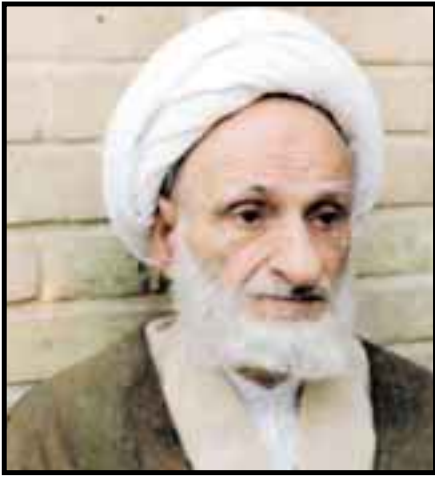
آیت الله گلپایگانی خود نیز، چنانکه بسیاری دیده‌اند، در وفیات ائمه سیاه می پوشید. ۳۴. آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری (م ۱۴۱۴) طی مرقومه‌ای، سیاهپوشی در وفیات عادی را کاری (غیر حرام)، و در عزای امام حسین تلویحاً (فاقد کراهت) می شمارد.

۳۵. آیت الله سید محمد حسینی شیرازی، در پاسخ به استفتا از حکم سیاهپوشی در عزای امام حسین و پیامبر و ائمه طاهرين: این عمل را جایز بلکه مستحب شمرده است.

۳۶. مرجع عالیقدر حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، در پاسخ به سؤال از «رجحان شرعی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین و دیگر امامان» در تاریخ ۸ ذی حجه ۱۴۱۵ جواب مفصل و مستدل مرقوم داشته‌اند که خود بحثی مستوفی و منفتح در استدلال به حدیث محاسن برقی بر رجحان سیاهپوشی در مصیبت حضرت سیدالشهداء است. به نوشته معظم له: «ارائه حال سوگواری در مصیبت حضرت سیدالشهداء به هر نحو مشروع که عندالعرف حال سوگواری باشد مطلوب است؛ خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه کردن یا مرثیه خواندن یا پاره‌رهنه رفتن یا صورتهای مشروع و مقبول دیگر، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.»

دیوارها و درها و بازارها و خانه‌ها، یک پارچه سیاه می گردد و هر کس آن ایام وارد این بلاد می شود می گیرد و متوجه می شود که در یکی از روزهای دهه عاشورا قرار دارد و این حالت روز به روز جلوه بیشتری می یابد... ۲۸. شیخ مجتبی لنگرانی (م ۱۴۰۶) فقیه و مدرس بزرگ حوزه نجف





آیت الله العظمی بهجت

با حضرت عباس^ع قهر نکن!

در کتاب دارالسلام آمده است: طلبه‌ای سه حاجت داشت و مدت‌ها به زیارت حضرت ابوالفضل^ع مشرف می‌شد. روزی در حالی که در مقابل ضریح با کمال ادب و احترام ایستاده و مشغول زیارت بود، ناگه دید عده‌ای زنهای عرب دهانی با پای برهنه در حالی که کودک فلجی را به دست گرفته بودند. وارد حرم شدند. هلهله کنان دور ضریح چرخیدند. بیمارشان شفا پیدا کرد و از حرم خارج شدند. آن طلبه وقتی این صحنه را مشاهده می‌کند، نزدیک ضریح می‌آید و می‌گوید: من چند سال است می‌آیم و حواچیم برآورده نمی‌شود، ولی به این عربهای بیلبالی این گونه التفات دارید! و با صورت قهر و غضب از حرم بیرون می‌رود و تصمیم می‌گیرد که دیگر به زیارت آن حضرت نرود.

به نجف می‌رود و در کاروانسرای منزل می‌کند. در آن جا به او می‌گویند: خادم شیخ انصاری چند بار آمد و سراغ شما را گرفت. وی نزد شیخ می‌رود. شیخ به او می‌فرماید: با حضرت ابوالفضل^ع قهر نکن. شما به عربها نگاه نکنید. آنها این طور عادت کرده‌اند. حج می‌خواهید. نیابت هست. و خانه می‌خواهید. هر خله را پسندیدید تهیه می‌شود و عیال می‌خواهید برای شما فراهم می‌شود.

در محضر آیت‌الله العظمی بهجت، محمدحسین رخشاد، ج. صص ۷۲-۷۱



گانندی: اشکها ریختم!

حضرت محمد، پیامبری بزرگ و مردی شجاع بود و از کسی جز خدا نمی‌ترسید. هرگز دیده نشد که چیزی بگوید و عملی غیر از آن به جای آورد و عمل وی با احساسش برابر بود. حضرت پیغمبر ثروت را اختیار نکرد. با این که اگر می‌خواست می‌توانست. هنگامی که من خواندم که خود و خاندانش چه محرومیت‌هایی، به طور اختیار تحمل کردند. اشکها ریختم.

سالنامه نوردانش، سال ۱۳۴۱، صص ۱۸۹ - ۱۹۰

پیروی از حسین^ع، راه نجات هند

من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیاورده‌ام، فقط نتیجه‌ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده‌ام. ارمان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود.

مجله الغری، النجف الاشرف، ربیع الاول ۱۳۸۱ ش.



مهااتما گاندی

تذکر استاد روزبه

یکی از شاگردان دبیرستان علوی تهران از مرحوم استاد رضا روزبه، مدیر دبیرستان، خاطره زیر را نقل می‌کند: روزی با عده‌ای از دانش‌آموزان، خدمت استاد روزبه برای بازدید سد امیرکبیر (کرج) رفته بودیم. در اتوبوس، بچه‌ها شادی می‌کردند و این شعر فکاهی را که آن روزها مجله توفیق منتشر کرده بود و به سبک نوحه‌های مشهور درست شده بود، می‌خواندند. علت این شعر هم این بود که نخست‌وزیر وقت طی یک سخنرانی وعده داده بود که نان از گرده‌ای پنج ریال ارزان‌تر می‌شود. و بچه‌ها می‌خواندند:

- گفتی که نان ارزان شود، کونان ارزانت؟ عمهات به قربانت!

استاد روزبه هم روی صندلی اتوبوس نشسته بود و به این آواز دسته‌جمعی گوش می‌داد تا آن که در جای باصفایی دستور توقف داد. همه پیاده شدیم. فرشی گسترده شد، همگی نشستیم و استاد طی یک سخنرانی بیان فرمود که «درست نیست کلمات و آهنگهای نوحه‌سرای را که در بردارنده گزارش واقعه فداکاری‌های معصومین است و بار مذهبی دارد به صورت فکاهی و مسخره درآوریم. این گونه اشعار در واقع شعار مذهبی ماست، حرمت و تقدس آن را نشکنید.» بعد از اتمام سخنانش هم دستور حرکت داد.

دکتر علی مدرسی، فیض گل، ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت استاد رضا روزبه، صص ۲۸۴



مرحوم استاد روزبه در صبح داشتن آموزان

تراژدی

سرلوتیس پلی، شرق شناس اروپایی قرن ۱۹ می‌گوید: اگر موفقیت یک نمایش به میزان تأثیری باشد که بر خوانندگان و یا تماشاگران خود می‌گذارد، هیچ نمایشی تاکنون موفق‌تر از تراژدی جهان اسلام، یعنی تراژدی حسن و حسین نبوده است.

پتر چلکووسلی (گردآورنده)، تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ترجمه داوود خاتمی، همان، صص ۳ و صص ۳۷۴ به نقل از سرلوتیس پلی، شبیه‌خوانی حسن و حسین، لندن ۱۸۷۹

آموزشگاه تعمیرات موبایل تهران پایتخت

راه توسعه و پیشرفت در آموزش و پرورش

دزدگیر و پلی رومیزی و تی

پروژه‌های شهری به صورت انفرادی

همراه با خوابگاه

آموزش رایگان برای بزرگسالان و کسب درآمد از طریق کار

شعبه مرکزی: میدان انقلاب، کارگر شمالی، بالاتر از چهارراه نصرت پلاک ۱۷۰

۶۹۴۸۴۰۴ - ۶۹۴۴۶۴۹ (۰۲۱) - ۰۹۱۲ ۲۳۳ ۶۱۴۵

کامپیوترهای جیبی پینا (فرد تراشیده)

منظری، همکار، هفت زبان و قابلیت‌های

بازار شرقی و غربی

تعمیرات کامپیوتر، شبکه، اینترنت، موبایل، تبلت، لپ‌تاپ، پرینتر، اسکنر، دوربین، گوشی، ساعت، ساعت هوشمند، ساعت مچی، ساعت بند، ساعت چرم، ساعت فلزی، ساعت استیل، ساعت نقره، ساعت طلا، ساعت برنج، ساعت مس، ساعت آلومینیم، ساعت تیتانیوم، ساعت کربن، ساعت چوب، ساعت سنگ، ساعت شیشه، ساعت پلاستیک، ساعت پارچه، ساعت کتان، ساعت ابریشم، ساعت مخمل، ساعت ساتن، ساعت ابریشم، ساعت مخمل، ساعت ساتن، ساعت ابریشم، ساعت مخمل، ساعت ساتن

۰۲۱-۶۹۴۴۶۴۹ - ۰۲۱-۶۹۴۸۴۰۴

مجمع علمی فراکام

با همکاری مرکز بین المللی آموزش عالی ایران، برگزار می‌نماید

تألیفات: زبانهای خارجی - مدیریت - حسابداری و هنر

امیرکام مقبر بن اعلی - پاریس و مدارک بالاتر از لیسانس

تلفن: ۰۲۱-۶۹۴۴۶۴۹ - ۰۲۱-۶۹۴۸۴۰۴

تلفن: ۰۲۱-۶۹۴۴۶۴۹ - ۰۲۱-۶۹۴۸۴۰۴

پیش فروش

تعداد محدودی از واحدهای مجمع ساحلی بانجبال بابلسر

با دید به دریا و با کلیه امکانات مدرن روز - تلفن - شوینده

گاز شهری - آسانسور - پکیج - شیشه رفلیکس - دیوار برشی

نماسنگ - کابینت M.D.F - اظفا - حریرق و ...

با شرایط مناسب طی اقساط ۲۴ ماهه بدون بهره بانکی

تحویل تابستان سال ۸۴ و آغاز میشود.

آدرس: بابلسر، بلوار ساحلی، روبروی پارکینگ ششم، مجمع مسکنی بانجبال - شرکت عمران مسکن شمال - مهندس ناسمی

تلفن: ۰۲۱-۶۹۴۴۶۴۹ - ۰۲۱-۶۹۴۸۴۰۴



نوکر امام حسین نمازش تا الان به تاخیر نمی افتد

خطیب توانا حجت الاسلام والمسلمین سیدقاسم شجاعی خاطره جالبی از جناب شیخ رجبعلی خیاط درباره مراقبت بر نماز اول وقت دارند. ایشان می فرمایند: من از دوران مدرسه و ابتدایی منبر می رفتم و چون لحن سخن گرمی داشتم روضه های زیادی را می رفتم. از جمله روضه های هفتم ماه به منزل جناب مرحوم آقاشیخ رجبعلی نکوگویان (خیاط) نرسیده به بازار چه، بعد از کوچه سیاهها می رفتم. از پله ها که بالا می رفتم، اتاق دست چپ خانمها جمع می شدند و برایشان روضه ماهانه می خواندم، اتاق جناب شیخ هم طبقه پایین آن قرار داشت. آن زمان سیزده ساله بودم و هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم.

روزی بعد از اتمام منبر به طبقه پایین آمدم و برای اولین بار با جناب شیخ برخورد کردم. کلاههایی دستش بود که گویا عازم بازار بود، سلام کردم، یک نگاه به صورت من کرد و فرمود: «پسر پیغمبر و نوکر امام حسین نمازش تا الان نمی ماند!!» گفتم: چشم، در حالتی که دو ساعت به غروب مانده بود و آن روز مهمان بودم و تا آن ساعت نماز نخوانده بودم، به محض این که به صورتم نگاه کرد، این حالت را در من دیدند و گوشزد فرمودند. کیمیای محبت؛ یادنامه مرحوم شیخ رجبعلی خیاط (نکوگویان)، ص ۲۴۱

اول، همین را روشن کن!

نقل است که روزی، در حضور میرزای شیرازی، روضه حضرت زینب در کاخ ابن زیاد را خواندند. روضه خوان، مصیبت جانسوز وارد شدن حضرت زینب به اتفاق آل الله بر ابن زیاد را، با این عبارت (که مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد آورده است) آغاز کرد: «و ادخل عیال الحسین علیه السلام علی ابن زیاد فدخلت زینب فی جملتهم متنكرة...» (اهل بیت سید الشهداء علیه السلام را وارد کاخ ابن زیاد کردند و حضرت زینب نیز در بین آنها به صورت ناشناس وارد شد...).

روضه خوان می خواست مطلب را ادامه دهد که ناگهان با فریاد میرزا روبرو شد: صبر کن! ادامه نده! همین مطلب را که خواندی، اول روشن کن، بعد به باقی عبارت بپرداز: فدخلت زینب فی جملتهم متنكرة، میرزا با سوز و گدازی وصف ناپذیر افزود: در کوفه ای که مهد خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده و علیا مخدره زینب، عقیده بنی هاشم، حکم ملکه و بانوی جهان اسلام را داشته است، آری در چنین کوفه ای، اکنون باید زینب، دختر رشید امیر مؤمنان، بر کسی چون ابن زیاد، دعی بن دعی (زنزاده فرزند زنزاده) وارد شود، آن هم به عنوان اسیر و خارجی! لازم نیست ابن زیاد به وی توهین کند، یا امام زین العابدین علیه السلام، یادگار برادرش، را تهدید به قتل کند و در برابر اطفال گرسنه، دستور بدهد غذا بیاورند و او بخورد؛ خیر! همین مصیبت وارد شدن زینب در مهد خلافت پدر با آن وضعیت، بر فرد بی شخصیتی چون ابن زیاد، کافی است... با سخنان میرزا، مجلس منقلب بود، منقلبتر شد و ضجه و شیون از حضار مجلس به هوا خاست...

حجت الاسلام والمسلمین میرباقری، استاد درس خارج، و خطیب برجسته حوزه علمیه قم، روزو تاسوعای حسینی (ع) (۹ محرم ۱۴۲۱ ق / فروردین ۱۳۷۹ ش در بیت آیت الله حاج شیخ جواد تبریزی مد ظله العالی نقل کردند: روزی یک منبری در حضور میرزای شیرازی رضوان تعالی منبر رفت و در پایان منبر روضه ورود اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام، به حالت اسیری، به مجلس ابن زیاد را خواند و گفت: دخلت زینب علی ابن زیاد، اما همین که خواست ادامه عبارت مقتل را بخواند، میرزا فریاد کشید: اول، حق این قسمت را ادا کن بعد به باقی ماجرا بپرداز. یعنی: زینب، نواده و نور چشم رسول (ص)، دختر رشید امیر المؤمنین علی و فاطمه مرضیه سلام الله علیهما، ملیکه قریش و عقیده بنی هاشم، که روزگاری پدرش از همین شهر بر جهان پهنآور اسلام حکومت می کرد، کارش به جایی برسد که او را به حضور زنزاده پسر زنزاده (الدعی بن الدعی) ببرند؟! که مجلس هنگامه شد و شیون و غوغا از جمعیت حاضر در مجلس روضه برخاست.



مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی با لباس مشکی

سفارش می کنم به...

سفارش می کنم... به این که لباس سیاه که در ماههای محرم و صفر می پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبت های آل رسول اکرم ص، با من دفن شود؛

و سفارش می کنم... سجاده ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به جا آورده ام با من دفن شود؛

و سفارش می کنم... تسبیحی از تربت امام حسین ع که با آن در سفرها به عدد آن استغفار کرده ام با من دفن شود؛

و سفارش می کنم... دستمالی را که اشکهای زیادی در رثای جدم حسین مظلوم و اهل بیت مکرم او ریخته و صورت خود را با آن پاک می کردم بر روی سینه در کفنم بگذارند...

از وصایای مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی

زیارت عاشورا در فرانسه

در نوفل لوشاتو، ما روزها کلیه گزارش های شب گذشته را که به وسیله تلفن از ایران رسیده بود جمع آوری می کردیم و خدمت امام می رسیدیم.

اول محرم شد، آن روز طبق معمول وقتی گزارش ها را بردیم خدمت امام دیدیم ایشان در اطاق قدم می زنند و با تسبیح ذکری می گویند، مشخص شد، طبق معمول سالهای گذشته که هر سال امام در ایام عاشورا، صبح به حرم حضرت امیر علیه السلام مشرف می شدند و زیارت عاشورا را در حرم می خواندند، در پاریس هم همان برنامه را ادامه داده بودند و آن دعا را می خواندند.

امام تذکر فرمودند که از این به بعد در این ساعت، گزارش ها را نیاورید که در این ساعت من مشغول هستم و این برنامه در ایام عاشورا ادامه داشت.

روضه در نوفل لوشاتو

روز تاسوعا در محوطه قدم می زدم؛ آقای اشرافی آمدند و گفتند: امام فرمودند شما آماده باشید یک ساعت به ظهر می خواهم بیایم بیرون و باید امروز روضه بخوانی، متحیر شدم چون یک همچون آمادگی نداشتم که در آن شرایط و محیط روضه بخوانم، گفتم که من آمادگی ندارم تا روضه ای که مناسب این شرایط و در جو پاریس و میان دانشجویان باشد خدمت امام بخوانم، روضه ای که من می دانم همان است که در مجالس معمولی ایران خوانده می شود. بعد امام پیغام دادند که بگوئید فلانی که همان روضه را می خواهم و همان روضه باید اینجا خوانده شود. من از این جریان حس کردم امام در هر حال روی آن علاقهای که به ائمه اطهار دارند، همان محیط و آداب و رسومی را می خواهند که از متن اسلام است ولو این که در پاریس و در قلب سرزمین غرب باشد.

در آن روز جمعیت بسیار زیاد بود، خبرنگاران فراوانی هم آمده بودند، ساعت یازده امام تشریف آوردند و بسیار محزون بودند، من خدمتشان نشستم، امام به من اشاره کردند که روضه بخوان و شروع کردم به روضه خواندن و برای کسانی که از سراسر کشورهای غرب، برای دیدن امام آمده بودند، این منظره بسیار غیر متربقه بود؛ زیرا در شرایطی که امام در مقابلش شاه و امریکاست و مبارزه می کند، روز تاسوعا بنشینند و برای امام حسین ع گریه کند. از همان اولی که شروع کردم به روضه امام گریه کردند، در وسط روضه بود که متوجه شدم تمام جمعیتی که در آنجا بودند، یکپارچه گریه می کردند و حتی یادم می آید که شاید در حدود یک ربع بعد از این که روضه ما تمام بود، هنوز عده ای گریه می کردند.

سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، به روایت جمعی از فضلا، انتشارات پیام آزادی، ج ۱، صص ۴۵ - ۴۹ به نقل از: حجت الاسلام والمسلمین محتشمی پور



عاشورای ۵۷ - امام در نوفل لوشاتو



شما و تمام این مردمانی که با من همراه هستند واضح است که در اینجا برای ما احتمال مخاطرات عظیمه است. احتمال محنت و فلاکت، و احتمال کشتن و تبعید کردن و غیره موجود است. این سفر، سفر ریاست، سفر تحصیل پول نیست. اینجا محل آفت است. هر که میل دارد با من به سر برود، قدمش بر چشم؛ هر که میل ندارد، به سلامتی تشریف ببرد!

نیز در میثاقی که بین شیخ و یارانش به مناسبت هشتادمین روز تحصن نوشته شد، از متحصنین به عنوان جمعی از جان گذشته یاد گردید که «در این اوقات [که] بنیان ایمان» در معرض «انهدام» و کشتی «دین... در شرف» نابودی قرار دارد «به غیرت اسلامی و همت والای امام عصر عجل الله فرجه و تأییدات الهیه... دست از مال و عرض و جان خود» برای «رضای حق و... حفظ ناموس شرح محمدی»^۷ شسته‌اند.

«تحصن» شیخ در جوار عبد عظیم الهی پایان یافت. اما، «رنج و پیکار» او در بستر سرخ عاشورایی زمانه هرگز!.. چندی بعد به مدرسه مروی رفت و در آنجا بار دیگر (به حمایت از احکام دین) بساط تحصن گسترد، و دشمنانش، به دست گزیده‌های دولتی، حتی آب و نان را، همچون کربلای حسینی، بر او و یارانش بستند، چندانکه فریاد یا حسین شان به هوا خاست...^۸

در ماههای آخر عمر، که پنجه در پنجه روس و انگلیس افکنده بود، در پیغام به شاه و وزیر اعظم، از خود به عنوان شخصی یاد کرد که «آفتاب لب بام» است و دیگر هوس زندگی نداشته و «این نیم جان خود را... برای فدای اسلام» حاضر کرده است و افزود: «این آخر زحمت این دعاگوست. خداحافظ شما آدم از جان گذشته خیلی کارها می‌تواند بکند...»^۹

همان روزها با اشاره به داستان مشروطه، به مقاومت کم نظیری که در برابر فتنه‌ها و مفاسد روز از خود نشان داده بود مباحثات کرد و خدای جهان را سپاس گزارد «که در این فتنه بزرگ آخر الزمان، و امتحان عظیم اهل اسلام و ایمان و در موقعی که بزرگان، مترزلزل» گردیده بودند «انترسید» و «تکلیف لازم خود را» گزارده است. نکتهٔ مطلب آن است که در وصف فتنه مشروطه، از تعبیر «شیب فیه الصغیر و یهرم فیه الکبیر [این فشار، کودک را جوان و بزرگسال را پیر می‌کند]» سود می‌جوید که آن را در وصف حادثهٔ عاشورا به کار برده‌اند.

روزهای آخر عمر شیخ، زمانی که تهران زیر پای کودتاچیان مسلح می‌لرزید، شایع کردند که شیخ در فکر التجا به سفارتخانهٔ خارجی است و شایعات چنان قوی بود که حتی برخی از دوستان او نیز به شبهه افتادند! آخوند ملا محمدجواد صافی، این شایعه را با شیخ در میان گذاشت و او در پاسخ، پرده‌ای از تاریخ عاشورای الگورا در برابرش گسترده:

در روز عاشورا وقتی حضرت سیدالشهدا در مقام اتمام حجت و هدایت برمی‌آمدند، برای آنکه نگذارند سخنان آن حضرت را بشنوند، بر دهنه‌های زدن و فریاد هیاهو سر می‌دادند، و حال وضع به این منوال است که نمی‌گذارند من حرفم را بزنم و تهمت‌هایی را که به من می‌زنند جواب بدهم... (آیا) جایز است برای من به جهت حفظ نفس خود، به کفار پناهنده شوم و پرچم سفارت روس را بالای منزلم بزنم؟ من در انتظار اجانب و کفار، از طراز اول علمای اسلام محسوب می‌شوم، باشم یا نباشم، و اگر من برای حفظ جانم پرچم کفار را بر سر خانه‌ام بزنم، مثل این است که اسلام پناهنده به کفر شود، و اینها مرا بکشند، برای من آسانتر و گوارتر از این است که از بیم جان به کفار پناهنده شوم.^{۱۰}

یک شاهد عینی که آن روزهای حساس با شیخ رفت و آمد داشت، بعدها نوشت: «مرحوم شیخ اعلی الله مقامه به کشته شدن یقین داشت. با وجود این، تا همان روزی که او را بردند به نظمی درسش را ترک نکرده بود! این، باعث تعجب آخوندهای مشروطه چی شده بود. یک نفر از آنها به من گفت: شنیده‌ام شیخ درس می‌گوید! گفتم: تعجب ندارد، این مرد خودش را برای کشته شدن مهیا و آماده کرده است و مانند اصحاب حضرت سیدالشهدا منتظر است که چه وقت نوبهٔ به میدان رفتنش می‌رسد!»^{۱۱}

تکریم شیخ بر فراز بار

سید عبد الله بهبهانی

سید محمد طباطبایی

شیخ فضل الله نوری و بازتاب عاشورا در مشروطیت

به خدا آن روز گودال قتلگاه را دیدم!

علی ابوالحسنی (منذر)

قیام سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام، چون آفتابی درخشان در تاریخ نور می‌باشد و پرتو آن قرون و اعصار را درمی‌نوردد. تاریخ اسلام، کران تا کران شاهد جهش‌ها و سبش‌های توفنده و سرخی است که با هدف عدالتخواهی و ستیز با ستم، پا گرفته و در میدا و آل خویش، بازتابی از شور حسینی است. چنان که انقلاب کبیر اسلامی ایران گواه بارز این امر بود و دیدیم شاه را تظاهرات پرشور حسینی ملت ایران در تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ فراری ساخت و ۸ سال دفاع مقدس در جبهه‌های نور علیه ظلمت نیز با شور حسینی اداره شد. به گذشته تاریخ نیز می‌نگریم، انقراض امپراتوری قدرتمند اموی را به دست سیاه‌جامگان عباسی می‌بینیم که گفتند: جامه سیاه ما، نشانه عزای ما در سوگ شهیدان کربلاست. جنبش تاریخ ساز مشروطیت نیز جای جای در شور و نشور مردم، پرتوی عاشورا را بر چهره دارد و بارزترین جلوه این امر در مجاهدات سر به‌دار بزرگ مشروطیت، شیخ شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل الله نوری است که زندگی و مرگش یکسره عاشورایی بود. مقاله حاضر بازتاب نام و یاد عاشورا را در زندگانی و مبارزات آن شهید بازمی‌نمایند.

شیخ فضل الله نوری، فقیه عاشورا اندیش بزرگ عصر ما، که تقدیر، سرنوشتی «حسینی»^۱ برایش رقم زده بود، در فصل پایان زندگی، کشاکش سخت مشروطه، همواره صحنه‌های کربلا را پیش چشم داشت و یادآور حوادث شگفت آن بود. او، هر چند بظاهر، هزار و اند سال با عاشورا فاصله داشت، بیگمان از اهالی عاشورا بود. زمانی که، ۶ ماه قبل از شهادتش، با شلیک گلولهٔ مخالفین در بستر افتاد نامهٔ شیوایی به فقیه بزرگ عصر، شادروان سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه، که از حال وی پرسیده

بود، نوشت و آن روزهای حساس را «جزء ایام الله»، و پایداری در برابر سختیهای آن را «جهاد اکبر» در تحمل رنج سنگین عمل به تکلیف شمرد و افزود: «این همان داعیهٔ کربلاست؛ آن روز فاش و فاش هجوم بر هلاکت امام مبین کردند، امروز هجوم بر اضمحلال کتاب و دین مبین نموده‌اند...»^۱ و با این سخن، رساند که خود را در شرط سرخ نینوا می‌بیند.

این اولین و آخرین باری نبود که آن تنهای شکبیا^۲ به منطق عاشوراییان سخن گفت؛ نام و یاد سالار شهیدان همواره بر زبان و دل او جاری بود. ماهها پیش از ترور، زمانی که در تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سر برده و هر آن، حملهٔ ناگوار دشمنان اسلام و روحانیت را انتظار می‌کشید، بر سر منبر فریاد کشید، در اینجا می‌ماند تا یا قانون قرآن را رواج دهد و یا خونس در راه آن ریخته شود.^۳ چند روز بعد نیز به توطئهٔ گران هشدار داد: «ساعتی صد سحر بابلی بکنید، به هیچ نتیجه نایل نخواهید شد و سحر با معجزه پهلو نخواهد زد، و ما تن به تضعیف اسلام و تحریف احکام نخواهیم داد، مادام مینا الروح فی الجثمان».^۴

همان ایام، در تلگرافی که با جمعی از همفکران به علما و مردم نیشابور زد، در بیان هدفش از تحصن، به منطق عاشوراییان سخن گفت: «هرقدر خواستیم» اساس مجلس شورا را طوری بنا کنیم «که مایهٔ آسایش عباد و امنیت بلاد باشد استتکاف کردند. لهذا هیات مقدس علما و طلاب و مؤمنین» مهاجر به حضرت عبدالعظیم^۵ حاضر شده اند که «با بذل جان گرامی خویش به «عهد» شان با خداوند «وفا کنند و ودیعهٔ الله را نگاهداری نمایند».^۶

در گفتگویی که همانجا با مرحومان طباطبایی و بهبهانی داشت، ضمن توضیح مفاسد نوزاد یا همزاد مشروطه، تصریح کرد: «راضی هستم مرا با نفت آتش بزنند و... با بدترین عقوبت بکشند و رخنه در دین محمدی^۷ و طریقهٔ احمدی ننمایند».^۸

شادروان سید احمد طباطبایی، برادر سید محمد

کوتاه و خواندنی

استاد همایی و واقعه کربلا



مرحوم استاد جلال الدین همایی

جماعتی که از تاریخ اسلام اطلاع کافی ندارند توهم کرده‌اند که تشکیل مجالس عزاداری و حتی ساختن اشعار مرثیه از زمان صفویه وجود گرفته است و این توهم خود را به صورت یک حقیقت تاریخی می‌گویند و می‌نویسند خدا کند که در این امر همان اشتباه صرف باشد و عمدی در کار نداشته باشند وگرنه حقیقت مطلب این است که تشکیل مجلس عزا و اقامه مجامع سوگواری واقعه کربلا بلافاصله از همان زمان شروع شده که تا زمان حاضر دوام یافته است.

انکار نمی‌کنم که صفویه در ترویج تشیع و اقامه مراسم عزاداری بسیار اهتمام ورزیدند اما این که تشکیل این مجامع مولود آن زمان باشد به کلی خلاف واقع است و همچنین ساختن اشعار مرثیه که در ابتدا به عربی بود و بعد از آن به فارسی هم رواج گرفت که از همان زمان وقوع حادثه شروع شده است؛ اولین کسی که وقایع عاشورا را بیان می‌کرد و دل سنگ را می‌گذاخت حضرت زینب خاتون و حضرت سجاد علیه السلام بودند. روایاتی که از حضرت سجاد در این باره منقول است از همه روایات معتبرتر و موثق‌تر است زیرا که آن حضرت هرچه می‌فرمود نتیجه مشهودات خود او بود به قول بیهقی از دیدار خود می‌فرمودند نه از شنیده‌ها و منقولاتش.

آثار واقعه کربلا

از مابین آثار واقعه کربلا غیر از انقلاب و نهضت‌های سیاسی تغییر و تبدیل حکومت‌ها و سلطنت‌ها که در جای خود بسیار مهم است دو اثر بزرگ برای ما باقی مانده که هر دو بسیار معتنم و عزیز است؛ یکی مجامع وعظ و خطابه و روضه خوانی که ده هزار تن از پیرو جوان از هر صنف و طبقه حاضر می‌شوند و سخنان اهل منبر را گوش می‌دهند. کدام کلاس است که از روی ایمان و خلوص با این جمعیت انبوه تشکیل بشود... کدام دانشگاه است که این دستگاه تعلیم و تربیت را داشته باشد؟ ما باید این مجامع را معتنم بشماریم و اگر احیاناً عیب و نقصی در کار ما هست رفع کنیم تا اثرش جاودانی و پایدار باشد.

اصطلاح روضه‌خوانی

اما اصطلاح روضه‌خوانی مربوط است به حوالی قرن دهم هجری که کتاب روضه‌الشهداء ملاحسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰) تألیف شد. کتاب روضه‌الشهداء مربوط به تاریخ واقعه کربلا می‌باشد. از آن وقت که این کتاب نوشته شد ما بین شیعیان معمول گردید که آن را در مجامع سوگواری خود می‌خواندند و عزاداری می‌کردند کم‌کم همان مطالب را که از روی کتاب می‌خواندند از بر کردند و بدون کتاب از حفظ خواندند این است که مرثیه‌های موثر فارسی از زمان صفویه شروع شده یکی از مرثیه‌سرایان قرن دهم هجری محتشم کاشانی است که ترکیب بند او از شدت شهرت احتیاج بیادآوری ندارد. مع ذلک می‌خواهم یک نکته را بشنوندگان بگویم که انصافاً محتشم در ترکیب بند خود موبد به روح القدس بوده است در عالم شعر و شاعری نیز گفته‌های او بسیار بلند و متین و استوار است از این نوع که می‌گوید.

مرحوم استاد جلال الدین همایی - تاریخ تشکیل مجالس عزاداری

آب تربت



مرحوم آیت‌الله حاجی یغی



مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضیٰ حائری یزدی

آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی، داماد آیت‌الله حجت می‌گوید: زمانی که ایشان در بستر مرگ بودند، یک روز دخترشان گفت: امروز آقا کمی مضطربند. خوب است قدری تربت به ایشان بدهیم. گفتیم: خوب است. ایشان تربت را فراهم کردند. من به مرحوم حجت عرض کردم میل بفرمایید، ایشان نشستند و من استکان را جلوشان بردم، خیال

کردند غذا یا دوا است. قدری با اوقات تلخی گفتند: این چیست؟ گفتیم: تربت است. فوری قیافه‌شان باز شد و آب تربت را تا آخر سرکشیدند و بعداً این کلمه را من خودم شنیدم که گفتند: آخر زادی من الدنیا تربة الحسین (یعنی: آخرین زاداره و توشه من از دنیا، تربت حسین علیه‌السلام است).

کیمیای محبت، یادنامه مرحوم شیخ رجبعلی خیاط (نکوگویان)، ص ۲۷۲

سیدالشهداء و صوفیه

مرحوم سیدمحمد زنونری در کتاب ریاض‌الجنة به نقل از مرحوم آیت‌الله وحید بهبهانی می‌نویسد: جناب سیدالشهداء را در عالم رویا دیدیم، پیش رفته و با ادب سلام دادم و نشستیم با آن حضرت مکالمات بسیار نمودم و... عرض کردم: آنها که در جوار شما مدفونند... آیا ملائک عذاب متعرض آنها می‌شوند؟ حضرت خشمناک فرمودند: کدام فرشته جرات این کار را دارد که مدفونین درجوار مرا عذاب کند؟ باز عرض کردم جماعت صوفیه چه فرقه‌اند؟ فرمود: آن جماعتند که می‌خواهند شریعت جد ما را بر هم زنند.

وحید بهبهانی، تألیف: علی دواتی، امیر کبیر، ۱۳۶۲، صص ۱۳۷ - ۱۳۶

مدیر نظام پر از اشک شد و با صدایی بغض آلود [به نواده] شیخ، دکتر تندر کجا! گفت: «من از ملاحظه شما خودداری می‌کنم وگرنه همین حالا هم دلم می‌خواست زار زار گریه کنم...»^{۱۷}

ندانم بر کدامین داغ ذوق‌عشق او سوزم بدان پروانه‌های ماتم که افتد در چراغانی!

به گفته مدیر نظام: سپس «معاون پیرم دستور داد جمعیت مهاجم را بیرون کردند. توی حیاط فقط من ماندم و تقی خان مزغان چی... به تقی خان گفتم پای این مسلمان را بگیر تا بلند کنیم و بگذاریم روی نیمکت. او پاها را گرفت و من شانه‌ها را گرفتم و گذاشتیم روی نیمکت. آقا یک قیای سفید کنار تابستانه‌های تنش بود. یک چادر نماز راه راه. یک راه سفید، یک راه سیاه. از زیر روی شکم و کمر، آقا بسته بود... آقا این روزها مریض بود. این چادر نماز در این کش و واکشها باز شده بود. آن را از کمرش... باز کردم و پهن کردم روی نعش آقا...» نیز به گفته همو: شب، چادر سیاهش را بر فراز زمین گسترده و ساعتی بعد دستور رسید جنازه شیخ را تحویل بستگان وی دهم. «وارد حیاط نظمی شدیم تا جنازه را تحویل ایشان بدهم. چراغی دستی آنجا سوسو می‌زد. لا اله الا الله! دیدم... نه نیمکتی هست و نه جنازه‌ای، لا اله الا الله! جنازه چه شد؟! وقتی که گشتیم دیدیم جنازه را برده‌اند و کنار دیوار غربی حیاط انداخته‌اند لُخت لُخت، فقط یک شلوار برای او گذاشته بودند و همین همه لباسهایش را، چادر هم روی همه برده بودند. آقا لخت و عور آن گوشه همین طور افتاده بود و اثری هم از آثار نیمکت نبود...»^{۱۸} قصه جانسوز «بریدن انگشت» و «برودن انگشت» امام علیه السلام در کربلا، مشهور است؛ گویی مقدر بود که این داستان غم‌انگیز نیز به نحوی در شهادت شیخ فضل‌ا تکرار شود!^{۱۹} بیجهت نیست که شیخ زمانی که ۱۸ ماه پس از شهادت به خواب همسر نیک نهاد و وفادارش آمد و گریه او را دید، گفت: گریه نکن! همان بلاهایی را که سر سیدالشهدا آوردند سر من هم آوردند!^{۲۰}

اما براستی، سالار شهیدان کجا و شیخ کجا؟! مصیبت شیخ تنها شعاعی کوچک از مصائب بی نظیر عاشورا بود...

پانوشته‌ها:

۱. نامه شیخ در بخش «داعیه‌ها، ما، به عین، داعیه کربلا است!» خواهد آمد.
۲. تعبیر زبانی فریدون مشیری، شاعر فقید معاصر.
۳. مجله فرهنگی وحید، سال ۵، دوره جدید، ش ۱۶، ص ۱۴.
۴. رسائل، اعلامیه‌ها... ترکمان، ص ۲۶۵.
۵. تاجان در بدن داریم
۶. مکتوبات، اعلامیه‌ها... ترکمان، صص ۵۷، ۵۸.
۷. تفصیل دیدار شیخ با سیدین در حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در بخشی به همین نام خواهد آمد.
۸. روزنامه خاطرات عین السلطنه ۱۸۸۷/۳ و ۱۸۸۵؛ روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان... ۱۹۱۷؛ خاطرات من... اعظام الوزاره، ۱۶۸/۱.
۹. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ مستخرجه از روی اسناد محرمات وزارت امور خارجه انگلستان، ترجمه حسن معاصر، صص ۹۳۵-۹۳۶.
۱۰. رک، صافی نامه و فیض ایزدی مقدمه آیت‌الله لطف‌الله صافی، صص ۹۸.
۱۱. تاریخ انقلاب طوس... ادیب هروی، اظهارات ضیال‌الدین دری، ص ۱۴۲.
۱۲. (تاریخ کرد و کردستان... ۱۲۶۲)
۱۳. البته بیادست که مقصود آن شهید، حصر «اضافی» است و نه حصر «حقیقی».
۱۴. فاجعه قرن یا کشتن شیخ فضل‌الله نوری... در ملاء عام، جواد بهمنی، ص ۱۴۲.
۱۵. این کوفه‌ای است کوچک!
۱۶. چگونه حاج شیخ فضل‌الله نوری را در میدان سپه به دار کشیدند، خسرو معتضد، ص ۵۰.
۱۷. نهب جنبش ادبی، شاهین، تندرکیا، ص ۲۵۲ به بعد.
۱۸. همان، ص ۲۵۵. عزیزالسلطان نیز از میرزا حسن (فرزند شیخ الاسلام قزوینی) که از مجاهدین تندر و دخیل در قتل شیخ بود نقل می‌کند که با «خوشبختی» گفته بود: بعد از اعدام شیخ، نعش را «روی یک تخته انداخته برده بودند اداره نظمی خیلی بی احترامی کرده بودند. مثلاً نف زیادی به رویش انداخته (بودند و) و دهانش بازمانده... دست و پایش کج شده بوده است...» (روزنامه خاطرات... عزیزالسلطان، ۱۵۸۹۲)
۱۹. تندرکیا، نواده شیخ، می‌نویسد: «پاره‌ها از اشخاص نزدیکی شنیده‌ام که شیخ نوری یک انگشت «الملک‌آله» در انگشت سیاه داشته است، و این انگشت را بریده‌اند و با انگشت برده‌اند. مدیر نظام از این قصیه اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد.» میرزا عبدالله سوسجی، شاگرد و دستیار شیخ و واعظ مشهور بعدی پایتخت «هم این حرف را شنیده بود. بنا بر اطلاعات موثق خانواده‌ی انگشت بریده نشده بود ولی در اثر کشاکش زیاد برای بیرون آوردن انگشت شدیداً صدمه دیده بوده است، و به احتمال قوی این قصیه در همان ساعتی که شبیه نعش را لخت کرده‌اند صورت گرفته است» (نهب جنبش ادبی... ص ۲۵۵. در باره انگشت و انگشت شیخ همچنین رک، جرعی از اقبال‌نوس، زندگی و اندیشه و اخلاق آیت‌الله العظمی حاج شیخ مهدی امامی مازندرانی، رمضان قلی‌زاده، صص ۲۵۴، ۲۵۵)
۲۰. نهب جنبش ادبی... همان، ص ۲۶۴.

مردوخ، پیشوای مشهور اهل سنت کردستان، در ماههای آخر عمر شیخ، در تهران می‌زیست و چنانکه خود نوشته از سفره احسان وی بهره‌مند بود. در روزهای وانفاسی فتح تهران به دست مشروطه چپان تندر و خونخوار، که جان شیخ سخت در خطر بود و هر روز نیز بر دامنه این خطر افزوده می‌شد، مردوخ به شیخ اصرار ورزید که برای حفظ جان به سفارت روسیه پناه برد. و شیخ در پاسخ گفت: «برای عالم اسلامیت، ننگ می‌دانم که در تاریخ کفر و اسلام بنویسند یک نفر از علمای اسلام، پس از هفتاد سال خدمت به عالم اسلامیت، از ترس مرگ پناهنده به سفارتخانه فرنگ شد. برای من، مرگ از این تحصن خوشتر است...»^{۱۷} مردوخ پرسید پس چه خواهید کرد؟ و شیخ سخنی جانگداز بر زبان آورد که بیادست از نماز خونین سالار شهیدان در گودال قتلگاه (الهی رضا بقضاکت، صبراً علی بلائک...) آموخته بود:

آخرین راه که به نظرم آمده همین است: غُصُ الْعَيْنِینِ، مَدُّ الرَّجْلِینِ، قَوْلُ الشَّهَادَتِینِ، رَضِینَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ نَصْرَ عَلَی بِلَاءِ... یعنی: فرو بستن چشمها، کشیدن پاها (به سوی قبله)، و گفتن شهادتین، راضی به قضای الهی هستیم و بر امتحان دشوار الهی، صابر و شکیبا!

حاج سید فخرالدین جزایری، که ظاهراً شاهد اصرار مردوخ بوده، واکنش شیخ را چنین تصویر کرده است: «مرحوم شیخ دستی به محاسن کشیده و فرمود: «های های، می‌دانی چرا اقدام کردم و تا آخرین لحظات عمر [هم] ادامه خواهم داد؟ برای اینکه اگر صد سال دیگر، بعضی از مسلمانان، بروند در قعر زیرزمینها و سردابها، دور هم جمع شوند و با کمال ترس، درد دل بکنند و بگویند صد سال قبل علمای شیعه دست به هم دادند و ریشه اسلام را کندند، لااقل یکی بگوید: یک آخوند طبرسی [مازندرانی] و من تبع او مخالفت کردند.»^{۱۳} آری برای همین، والسلام، متعاقب شدی؟! مگر شهادی کربلا نمی‌دانستند در مقابل آن همه قدرت، مقاومت نمی‌تواند بکنند؟!^{۱۴}

آخرین صحنه‌ای که شیخ، پرده کربلا را پیش چشم آورد، لحظه‌ای رخ داد که مشروطه چپان مسلح وی را به پای دار برده و هلله و سوت و کف دشمن، فضا را پر کرده بود. به گفته یک شاهد عینی: «در آن روز، محشر کبری به پا شده بود. مجتهد بزرگ با سر برهنه... بین مجاهدان ارمنی و زیر چوبه دار ایستاده و زن و مرد و پیر و جوان، منتظر صحنه آخرین بازی غریب و هولناک بودند... همین که خواستند او را به دار بزنند، فریاد هورای جمعیت بلند شد و عده‌ای به هلله و غیه کشیدن پرداختند... شیخ فضل‌الله روی خود را به طرف جمعیت برگرداند... در حالیکه با انگشت سیاه رو به قبله اشاره می‌کرد و شهادتین می‌گفت، کلامی گفت که تنها ماموران مراقب او و دژخیم شنیدند. او گفت: هذا کوفه صغیره^{۱۵} [کذا]

و این تشبیه مردم طهران آن روز به مردم بیوفا و عهد شکن کوفه، عجیبترین و قابل تعمق ترین کلامی بود که از دهان آن مجتهد بزرگ... بیرون آمد. سپس با لیخنند غم آلود و سیمای متأثر، در حالی که کوچکترین ترس یا هراسی از او مشهود نبود، به دژخیمان... گفت: کار خود را بکنید!^{۱۶}

فرجام سرخ شیخ نیز، بی شباهت به سرگذشت خونبار مولایش حسین - درود خدا بر او و یارانش باد! نبود. مدیر نظام نوآبی (مستحفظ و همراه شیخ در روزهای آخر) می‌گوید: پس از اعدام، جنازه شیخ را به حیاط نظمی آوردند و «مقابل در حیاط روی یک نیمکت بی پشتی گذاشتند. اما مگر ول کردند؟! جماعت کثیری مجاهد و غیر مجاهد از بیرون فشار آوردند و ریختند توی حیاط. محشری برپا شد، مثل مور و ملخ از سر و کول هم بالا می‌رفتند، همه می‌خواستند خود را به جنازه برسانند... آن قدر با قنداقه تفنگ و لگد به نعش آقا زدند که خونابه از سر و صورت و دماغ و دهنش روی گونه‌ها و محاسنش سرازیر شد. هر که [با] هر چه در دست داشت می‌زد. آنهایی هم که دستشان به نعش نمی‌رسید تف می‌انداختند. در اثر این ضربات همه جوره و همه جانبه، جسد از روی نیمکت... به زمین افتاد... به همه مقدسات قسم، که در این ساعت، گودال قتلگاه را به چشم خود دیدم». در این وقت چشمان



که خواست گریه کند در عوض تبسم کرد!

آیت الله حاج آقا احمد مجتهدی (رئیس حوزه علمیه مجتهدی در تهران) در تاسوعای ۱۴۲۲ ق / فروردین ۱۳۸۰ ش به نقل از جناب سیبویه (واعظ دل آگاه و زبردست تهران) آوردند که: این شعر را در حضور میرزای شیرازی خواندند و او از شدت تأثر و اندوه در مصیبت حضرت علی اصغر علیه السلام غش کرد: ز ضرب تیر، چنان دست و پای خود گم کرد که خواست گریه کند، در عوض تبسم کرد!



میرزای شیرازی هنگام نماز شفاعت

به حق مادرت زهرا از شمر شفاعت نکن

مرحوم دربندی در حرم کربلا خطاب به امام حسین ع عرض می کرد: «به حق مادرت زهرا س. از شمر شفاعت نکن». از ایشان پرسیدند: مگر حضرت از شمر هم شفاعت می کند؟ جواب می دهد: امکان دارد، زیرا اینها مظهر رحمت پروردگارند. در محضر آیت الله العظمی بهجت، محمدحسین رخشاد، ج. ا. ص ۱۲۸

بر حسین و حالت او کن نظر

...عشق از معشوقه اول سر زند
تا بعاشق جلوه دیگر کند
شاهد این مدعی خواهی اگر
بر حسین و حالت او کن نظر...
روز عاشورا در آن میدان عشق
کرد رو از جانب سلطان عشق
بارالها این سرم این بیکرم
این علمدار رشید این اکبرم
این سکیه این رقیه این رباب
این عروس دست و پا از خون خضاب
این من و این ساربان، این شمر دون
این تن عربان میان خاک و خون
پس خطاب آمد ز حق کای شاه عشق
ای حسین ای یکه تاز راه عشق
گر تو بر من عاشقی ای محترم
پرده بر چین من بتو عاشق ترم
غم مخور که من خریدار توام
مشتی بر جنس بازار توام
هر چه بود داده ای در راه ما
مرحبا صد مرحبا خود هم بیا
خود بیا که می کشم من ناز تو
عرش و فرشم جمله پاندا تو
لیک خود تنها میا در بزم یار
خود بیا و اصغرت را هم بیار
خوش بود در بزم یاران بلیلی
خاصه در منقار او برگ گلی
منسوب به ناصرالدین شاه

مرحوم آیه الله حاج شیخ حسین لنگرانی . از علمای کهنسال تهران، که چند سال پیش درگذشتند . نقل کردند:
دوران ناصرالدینشاه بود و در آن روزگار فضلا و دانشمندان عصر درمسجد شیخ عبدالحسین گرد می آمدند و وعظ و روضه خوانان داد سخن می دادند و در روز عاشورا، ناصرالدین شاه نیز در مجلس حضور می یافت... شادروان حاج تاج واعظ، که آوازی داودی داشت و روان شناسی چیره دست بود، به آن مسجد می آمد و شگفت است که پاره ای اوقات در هر منبر فقط یک بیت می خواند ولی آن بیت، که با مقدمه ای برای جلب توجه حاضران همراه بود، با آن آواز روح انگیز و دلربا، چنان اثری شگفت انگیز در حضار مجلس می گذاشت که گروهی از آنان از شدت گریه و تأثر بیهوش می شدند...
عصر عاشورایی بود، ناصرالدین شاه نیز حضور داشت...
ناظم الاطباء معروف، نزدیک در ورودی مجلس نشسته بود که ناگهان با صدای بلند ورود حاجی تاج را اعلام داشت...
جماعت بپا خاستند و برای عبور او کوچهای باز کردند...
تاج بر سر منبر رفت و چند لحظه حیرت زده مردم را نگریست و سپس در میان انتظار حضار چنین گفت:
- مردم، من از هیچ چیز نمی ترسم! بله، از صدر اعظم هم نمی ترسم! بگذارید بگویم: من از ناصرالدین شاه هم نمی ترسم...
و آنگاه، در حالیکه شاه و درباریان و فضلا و دانشمندان و طبقات مختلف مردم در سکوتی سنگین، مات و حیران به او می نگریستند که چه می خواهد بگوید و چرا این حرفها را می زند؟، حاج تاج ادامه داد:
بلی، از شاه هم نمی ترسم، ولی... ولی...
از آن ترسم که آتش برفروزد
میان خیمه، بیمارم بسوزد
این بیت هستی سوز و طاق شکن که با آوازی آسمانی خوانده شد، آن چنان صحنه جانگداز غربت و مظلومیت آل الله در عصر عاشورا را در چشم حضار مجسم کرد که بیش از چهل تن از حضار بیهوش شدند...
شاه نیز که از شدت تأثر با صدای بلند می گریست ناگهان از صندلی بر زمین افتاد و مدهوش گشت...



ناصرالدین شاه و رجال حکومتی وقت (ظاهر) در منبر کربلا (۱۳۷۸ ق)

من از ناصرالدین شاه هم نمی ترسم!

ارباب، خوش گلدی سن!

عصر عاشورا خبر رسید که آقای بحرینی نوکر امام حسین علیه السلام در اردبیل، از دنیا رفته اند جویا شدیم که چه شده؟ گفتند: ایشان ۳ سال بود نمی توانست مداحی کند اما روی صندلی چرخدار دم در هیات می نشست و به روضه گوش می داد تا این که صبح عاشورا وسط مجلس حالش بد شد. آمدند بالای سرش و گفتند: بگو یا الله یا محمد یاعلی یا فاطمه یا حسن و او هر کدام را می گفت اما به «یا حسین» که رسیدند هر چه گفتند بگو «یا حسین» سرش را به علامت نفی بالا می برد و می گفت: نه نمی گویم، هر چه گفتند بگو، نمی گفت. به او گفتند: تو ۵۰ سال است روضه خوان ابا عبدالله هستی، در این دم آخر بگو «یا حسین». او گفت: تا نیاید، نمی گویم! یک دفعه دیدند که سرش را بلند کرد و گفت: ارباب، خوش گلدی سن! و از دنیا رفت.

آن جوان شفا گرفته بود

عالمی در حالت مکاشفه دید که پیامبر روی منبری نشسته اند و اهل بیت دور ایشان هستند. یک بار، دوبار پیک حضرت عباس ع آمد و از پیامبر طلب سلامتی و رفع بیماری از جوانی کرد و هر دو بار پیامبر فرمود که اجل این پسر رسیده و کاری نمی شود کرد. بار سوم خود حضرت عباس ع آمد و به پیامبر گفت: یا رسول الله فرموده اید پسر این پیرزن را که به من متوسل شده، نمی شود شفا داد. اگر نمی شود پس این اسم باب الحوائجی را از روی من بردارید. پیامبر سرش را بلند کرد، ندا رسید که هر چه عباس ع می خواهد برآورده کنید.

آن عالم می گوید: از خواب پریدم و دویدم به سمت آدمی که در خواب دیده بودم، به حرم رفتیم به آن پیرزن گفتیم: خانهات کجاست؟ و به خانه آنها رفتیم و دیدیم آن پسر جوان از جا بلند شده است.

سعید حدادیان

